

فصلی از تاریخ افغانستان

زمانمداری آل یحیی

نیم قرن امنیت، ثبات سیاسی
و
انکشاف تدریجی

دوکتور نوراحمد خالدي

فصلی از تاریخ افغانستان

۱۳۰۸-۱۳۵۷ هجری. شمسی

زمامداری آل يحيى

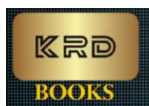
محمد نادر شاه،

محمد ظاهر شاه

و محمد داوود خان

(مقام تاریخی، نارسائیه‌ها و دستاوردها)

دوکتور نوراحمد خالدي



معلومات در مورد کتاب:

عنوان: فصلی از تاریخ افغانستان: سلسله آل یحیی

نویسنده: دوکتور نوراحمد خالدي

قطع: 12.72 X 20.32

تیراژ: چاپ الکترونیکی پی دی اف

چاپ اول: برزبن آسترالیا

11 دسمبر 2023

فهرست مندرجات

پيشگفتار	1
سلطنت محمد نادر خان	4
چه كسانى در توطئه پنيااله دست داشتند؟	14
مشروعيت سلطنت محمدنادر خان	20
حقيقت اول	20
حقيقت دوم	21
حقيقت سوم	21
حقيقت چهارم	21
حقيقت پنجم	21
حقيقت ششم	22
حقيقت هفتم	22
پروگرام اصلاحى نادر خان	23
دومين قانون اساسى افغانستان	23
سلطنت محمد ظاهر شاه	28
اوضاع كشور در آغاز سلطنت محمد ظاهرشاه	29
عصر صدر اعظم خانداى	34
سردار محمد هاشم خان	35
برنامه سياسى و خصوصيات حكومتدارى صدر اعظم هاشم خان ..	37
سردار شاه محمود خان	40
سردار محمد داوود خان	54
مرورى بر سه دهه حكومتهائى خانداى ۱۹۳۳-۱۹۶۳	56

58.....	دههٔ دموکراسی
58.....	دوکتور محمدیوسف
61.....	محمد هاشم میوندوال
65.....	نور احمد اعتمادی
67.....	داکتر عبدالظاهر
70.....	محمد موسی شفیق
73.....	مروری بر دههٔ دموکراسی ۱۹۶۳-۱۹۷۳
76.....	تبارز گروههای سیاسی با جهان بینی های متفاوت
82.....	دموکراسی لنگ لنگان و مخالفان دههٔ دموکراسی
88.....	جمهوری محمد داوود خان
95.....	دست آوردهای زمامداری آل یحیی

پيشگفتار

ميگويند قدر عافيت را كسى داند كه به مصيبتى گرفتار شود! با توجه به مصيبتى كه ملت افغانستان در طول 45 سال اخير به آن گرفتار است قدر عافيت 49 ساله دوران 1929-1978 را امروز مردم ما با گوشت و استخوان خود احساس ميكند.

با آنكه دوران سلطنت محمد نادر خان كوتاه بود، با آنهم موصوف در طول چهارسال زمامدارى با اجراى حاكميت نظم و دسپلين، تهديد نظامى را برجاى نهاد كه نزديك به نيم قرن بعدى، حتى تا پايان جمهورى محمد داوود خان، با ثبات كم نظيرى در تاريخ افغانستان برقرار بود.

سلسله آل يحيى در بحبوحه جدال ارتجاع با ترقى و در اوج شرارت ارتجاع مذهبى كه با هرنوع پديده تجدد و ترقيخواهانه مخالفت ميكرد و همچنان زمانيكه نيروهاى ترقى طلب شكست خورده، بدنام و تجريد شده بودند، به قدرت رسيدند.

يك پارادوكس دردناك نيز اين بود كه در آن مقطع زمان، اندك نيروهاى ترقى پسند روشنفكر كشور به عوض همكارى با زعامتى كه نماينده ارتجاع مذهبى را از قدرت خلع كرده بود، به سپردن قدرت به حاكميتى پافشارى ميكردند كه بعضى پروگرامهاى ناشيانه غرب زدگى آن آشكارا عامل سقوط خودش گرديد.

در چنين شرايطى وظيفه اساسى دولت نادرى از يكطرف تحكيم و استقرار نظام دولت بود بدون ايجاد شرايطى كه بار ديگر به مداخله ارتجاع مذهبى موقع دهد. از جانب ديگر وظيفه اين نظام معرفى تدريجى پروگرامهاى اصلاحى براى بهبود سطح زندگى مادى و معنوى مردم كشور محسوب ميگرديد.

زمانیکه سلسله آل یحیی به قدرت رسید (سال 1929م) هیچ مکتبی در کشور موجود نبود، هیچ شفاخانه در کشور فعال نبود، هیچ سرکی در کشور بطور اساسی مساعد برای عبور و مرور عراده جات موجود نبود، هیچ دستگاه تولید برقی فعال نبود، بانکی وجود نداشت.

به یقین که دست آورد زمامداری 49 ساله سلسله آل یحیی، نادر خان، ظاهر خان و داوود خان، در عصر انکشاف تکنالوژی قرن بیستم برای کشور ما در دهه های 50، 60 و 70 میلادی کافی نبودند. اما فراموش نکنیم که پیشرفتهای خارق العاده اقتصادی کشورهای روبه انکشافی مانند چین، هند، ویتنام، تایلند، مالیزیا، اندونیزیا و امثالهم در دهه هشتاد 80 و نود 90 میلادی بوقوع پیوست زمانیکه این کشورها دگمهای ایدیولوژیکی دهه های قبل را بدور انداخته شامل کاروان جهانی شدن اقتصاد، تجارت، صنایع و سرمایه شده با استفاده از داشته های خود و دروازه های باز ورود و خروج سرمایه و تکنولوژی گردیدند.

دگمهای ایدیولوژیکی روشنفکری عصر از یکطرف و انزجار و دوری گزیدن از قدرتهای استعماری گذشته از جانب دیگر کشورهای روبه انکشاف را برای مبارزه با استثمار وادار به انزوای نموده هرگونه روابط تجاری و انکشافی با جهان صنعتی را با دیده شک و تردید می نگریستند. مقامات دولت ما در طول سالها به گرفتن کمکهای بلاعوض عادت کرده بودند و دینامیزم تجارت اقتصاد بازار آزاد را نمیتوانستند درک نمایند. نتیجه آن شد که از ورود سرمایه خارجی که برای انکشاف اقتصادی ضرورت است جلوگیری بعمل آمد.

کشورهای روبه انکشاف امروز که پا به جهان پیشرفته گذاشته اند باید مدیون رهبران دور اندیش و ملی گرای چین مانند چوین لای، دین شیاپنگ و متعاقبین آنها باشند که با درایت شگفت انگیزی دروازه های بسته اقتصاد

سوسياليستي کشور خود را بروی سرمایه، صنعت، تکنالوژی و تجارت جهانی باز کردند بدون آنکه نظام سیاسی و اجتماعی کشور خود را قربانی تمایلات انارشیستی فرهنگ غربی نمایند و قادر شدند یک توازن لازم را در سیاست و اقتصاد به نفع مردم خود برقرار نمایند که نتیجه آن تبدیل شدن کشور ملیارد نفری چین به یک ابر قدرت اقتصادی در جهان، بالابردن 400 ملیون نفر از خط پایان فقر، گردیده بسیاری از کشورهای در حال رشد را با خود بطرف پیشرفت اقتصادی سوق دادند.

کشوریکه صد سال قبل قدمهای اولیه زمامداران آن برای معرفی تمدن معاصر جهان، بخصوص تعلیم و تربیه و حقوق زنان، تحت شعار تطبیق شریعت با مقاومت سرسختانه روحانیون و اکثریت قاطع نفوس بیسواد با شکست مواجه شد، امروز باز در سال 2023 هنوز هم زیر سایه شوم محدودیتهای یک رژیم اپارتاید جنسیتی، تحت شعار تطبیق شریعت، زندگی میکند که نیم نفوس کشور را از حقوق مشروع مدنی آنها مانند حق کار، تعلیم، تحصیل و اشتراک در جامعه محروم کرده است. بیجهت نیست که دست آورد های انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور نه تنها در دوران زمامداری آل یحیی بلکه تا امروز همچنان درخشان نبوده است.

دوران حاکمیت 48 ساله سلسله آل یحیی آئینه ایست از جدال ترقی با ارتجاع که با وجود آن و با توجه به دوره های قبلی و بعدی، به نظر بیشماری از مردم کشور دوران طلائی تاریخ کشور محسوب میگردد.

در این مجموعه سعی زیاد بعمل آمده تا در مرور وقایع تاریخی حقایق آنچه واقع شده منعکس گردند تا تاریخ واقعی کشور زیر تأثیر قضاوتهای شخصی نویسنده قرار نگیرد.

سلطنت محمد نادر خان

محمد نادر خان، در ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ م مطابق ۲۳ میزان ۱۳۰۸ هجری شمسی با بیعت سران قبایل و اعیان پایتخت زمام امور کشور را به حیث پادشاه افغانستان بدست گرفت و سلسله زمامداری آل يحيى را بنیان نهاد که برای نزدیک به نیم قرن زمام امور دولت افغانستان را به عهده داشتند.



سلطنت نادر خان و بقیه اعضای خاندان او را بخاطری سلسله آل يحيى خطاب میکنیم که محمد نادر خان پسر ارشد سردار محمد یوسف خان و نواسه سردار يحيى خسر امیر محمد یعقوب خان بود. يحيى خان پسر سلطان محمد خان طلائی آخرین حکمران افغان در پشاور، بود که با تنی چند از بقیه سردارانی که به محمد یعقوب خان نزدیکی داشتند در زمان جنگ دوم افغان و انگلیس در سال 1881 توسط انگلیسها نخست به امرتسر و بعد در دیره دون هند برتانوی تبعید شدند.

در زمان به قدرت رسیدن نادر خان، در نتیجه حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی، نظام ملکی و عسکری دولت فرو ریخته و بیت المال تهی شده بود. اما با درایت و دور اندیشی نادر خان در دوره چهارساله سلطنت او نظام از هم پاشیده دولتی مجدداً احیاً و با بنیاد مستحکم قانونی و اجرائی ایجاد گردید. نظم و امنیت اعاده شد و لویه جرگه به مثابه نماد عنعنوی اتحاد ملی تمام اقوام کشور دائر گردید که در آن اصولنامه اساسی یا قانون اساسی

پيشنهادى حكومت مورد مباحثه قرار گرفته و با سائر لوايح و قوانين تصويب شدند (۱۳۰۹ ه. ش). مطابق به آن قواى سه گانه اجرائيه، مقننه و قضائيه دولت فعال شدند، شوراى ملى و مجلس اعيان به ميان آمده و محاكم فعال شدند. حكومت بدون سروصدا ريفورمهاى عصر امان الله خان را كه با عنعنات كشور در تضاد نبود مورد اجرا قرار داد.

مشكل عمده سياسى در اين زمان تلاش يكتعداد روشنفكران براى اعاده زمامدارى امان الله خان بود كه متأسفانه روابط دولت را با اين قشر مهم جامعه تيره كرده بود.

اما نادرخان در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ به گلوله عبدالخالق، يکى از شاگردان مکتب نجات و فرزند يکى از خدمتگاران خانواده چرخى، به قتل رسیده نتوانست دوران ثمر دهى برنامه ها و سياستهاى خود را مشاهده کند.

بعد از کشته شدن نادر خان، برخلاف تعامل انتقال قدرت سلسله هاى پيشين و رقابت شديد بين برادران شاه متوفى، اين بار در اين خاندان سلطنتى هيچ يک از سه برادر نادر خان براى تاج و تخت تمايل نشان نداده و در عوض فورا وارث تعيين شده، يعنى محمد ظاهر پسر ۱۹ ساله نادرشاه، را مطابق ماده پنجم قانون اساسى در ۸ همان روز يعنى هشتم نوامبر ۱۹۳۳ به عنوان پادشاه جديد معرفى کردند.

با آنکه دوران زمامدارى و اقدامات ترقيخواهانه شاه امان الله خان با استعفاى او از سلطنت پايان رسيد و متعاقب او حكومت سه روزه برادر بزرگترش سردار عنايت سراج نيز با استعفا و خروج از كشور پايان يافت و تغيير عقيدة امان الله خان و كوشش کوتاه مدت براى گرفتن دوباره تاج و تخت از قندهار، نيز ناکام و با خروج امان الله خان از كشور و انزوای سياسى در خارج،

دوران شاه امان الله خان و نهضت ترقیخواهانه او به تاریخ سپرده شد، اما امیدواری حامیان امان الله خان برای بازگشت او به تاج و تخت سلطنت کابل هرگز فروکش نکرد. این افراد که شامل معروفترین روشنفکران آن عصر افغانستان بود به تخت نشستن محمد نادر خان را به عوض تفویض تاج و تخت به امان الله خان مقصر و مانع برگشت امان الله خان میدانند. با این طرز دید عقده مندانه در مقابل نادر خان، در طول نیم قرن متعاقب تبلیغات گسترده برضد محمد نادر خان، مطبوعات سیاسی روشنفکرانه افغانستان را احتوا کرده بود که تا امروز هنوز هم ادامه دارد.

نمونه این نوع تبلیغات را در کتاب های "میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران چاپ اول، 1992"، "افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، حشمت خلیل غبار، ویرجینیا، ایالات متحده، 1999" و "سیدال یوسفزئی، نادر چگونه به پادشاهی رسید، پشاور، 1999). طوریکه دیده میشود این کتابها تبلیغات گسترده ضد محمد نادر خان را که در طول 63 سال بعد از به قدرت رسیدن نادر خان انباشته شده بود خلاصه میکنند.

روایت عام در این کتابها و سائر نشرات ضد نادر خان بدین گونه است که انگلیسها با دشمنی با امان الله خان بخاطر کسب استقلال سیاسی افغانستان توسط امان الله خان در صدد سقوط دولت او و ختم پروگرامهای اصلاحی او بودند و برای این کار یک ماستر پلان استخباراتی طرح کرده اول پروگرامها و اقدامات اصلاحی امان الله خان را در نظر مردم و ملاها با نشرات خصمانه و دروغین بدنام کردند، بعد به کمک روحانیون امان الله خان را کافر اعلان کرده زمینه سقوط دولت او را توسط حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو فراهم کردند، متعاقب آن شخص مورد نظر خود را که محمد نادر خان بود و با خانواده او در زمان تبعید در هندوستان از نزدیک دوستی داشتند، به صحنه آورده و به او کمک کردند تا با سقوط دولت عبوری حبیب

الله کلکاني، زمام امور دولت افغانستان را بدست گرفته و از طريق او تمام هواخواهان امان الله خان و دشمنان انگليسيا را از صحنه سياست افغانستان اخراج کردند. بدین ترتيب اين پلان استخباراتی انگليسيا از زمان طرح تا تطبيق و پیروزی ده سال را در بر گرفت.

نباید فراموش کرد که این تبلیغات علاوه بر طرفداران امان الله خان، از نارضایتي قشر روشنفکران تاجیک تبار حامی حبيب الله کلکاني که از آنچه ناجواني و عدم احترام به تعهد بخشودن بچه سقاؤ توسط نادر خان در حاشیه قرآن میدانند، به عنوان نادر غدار، نیز متأثر میباشد.

سوال اساسی آن است که آیا این ادعا ها متکی بر اسناد و شواهد تاریخی اند و یا صرف عقده گشائی مخالفان سیاسی محمد نادر خان را بدون دلائل قانع کننده منعکس میکنند؟ بیائید مندرجات سه کتاب فوق الذکر را بررسی کنیم.

کتاب اول کتاب با ارزش "افغانستان در پنج قرن اخیر" نوشته میر محمد صدیق فرهنگ است که من نسخه چاپ هژدهم آنرا با ویراستاری محمد کاظم کاظمی چاپ سال ۱۳۸۵ تهران در اختیار دارم، این کتاب بار اول در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی (۱۹۹۲م) در تهران چاپ شد.

صدیق فرهنگ در این کتاب خود تصدیق میکند که "... از قرائن چنین بر می آید که انگلیسیها و بخصوص کارمندان آنها در هند که همفریز (وزیرمختار انگلیس برای افغانستان-نویسنده) را نیز از آنجمله باید محسوب نمود راجع به زمامدار آینده افغانستان نظر مشخصی داشتند، حبيب الله در نظر شان (بچه سقاؤ-نویسنده) به حکم وسیله بود که با پرکردن خلأ سیاسی در مرحله انتقالی، آنها را به شخص مطلوبشان که به اغلب احتمال محمد نادر خان بود می رساند. از همین جاست که در این دوره از تقویت تمام مدعیان دیگرپادشاهی اعم از شاه سابق و امیر لاحق خودداری نمودند و به شخص

مورد نظر فرصت دادند تا قدم به قدم نفوذش را در کشور گسترش دهد. هر چند سند قاطع در این باره در دست نیست. (فرهنگ، صفحات 643-644). "فرهنگ در ادامه برای ثبوت فرضیه خود ادعا میکند که سر همفریز وزیر مختار دولت بریتانیا در کابل در ملاقات با نادر خان در پشاور به او مشوره داده که گویا نادر خان "... از تعهد اعاده پادشاهی امان الله خان خودداری کند..." (افغانستان در پنج قرن اخیر ص. 644). من همچو مطلبی را در مورد ملاقات نادر خان با سر همفریز در کتاب آتش در افغانستان نوشته خانم ستیوارت امریکایی که تمام اسناد آرشیف دولت هند برطانوی را در مورد اوضاع آنوقت افغانستان گزارش کرده نخوانده ام. اما برعکس آنچه را خانم ستیوارت گزارش کرده این است که در این ملاقات "همفریز به نادر خان مشوره داد تا جرگه قومی را دعوت کند تا در مورد انتخاب پادشاه، چه امان الله خان باشد و چه شخص دیگری تصمیم بگیرد" (ستیوارت، آتش در افغانستان، ص. 520).

با توجه به مطالب بالا در مورد این ادعا که نادر خان با تشویق و حمایت و برنامه استخباراتی انگلیسها به افغانستان آمده و قدرت را غضب کرده به نوشته خود فرهنگ "سند قاطع در این باره در دست نیست." (فرهنگ، ص 644) و قرینه غیر مستقیمی را که از اسناد آرشیف دولت هند برطانوی هم فکر میکند دال بر این فرضیه است نادرست ثابت شد.

در کتاب دوم "افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ویرجینیا، ایالات متحده، 1999" می خوانیم که "...پس از آنکه شاه امان الله خان واداشته شد که افغانستان را ترک و براه قلمرو دشمن (هند) به اروپا (ایتالیا) مقیم گردد، وظیفه نخستین بچه سقا بانجام رسید ... اینک نوبت به اجرای وظیفه غائی حکومت اغتشاشی رسید و آن اینکه، توسط بچه سقا، راه انهدام خودش و ورود یک دولت جدید که مد نظر بود باز گردد، پس فعالیت تازه آغاز گردید

و عمال خارجی - که ماشین نهانی تدویر چرخ حکومت اغتشاشی بودند - حرکت معکوس در پیش گرفتند ... واقعاً این نقشه سیاسی در افغانستان چنان به مهارت تطبیق گردید گو اینکه درامه در ستیج تیاتر بدون مانعی چنان با سهولت بازی میشود، گرچه ده سال زمانه را برای مساعد ساختن زمینه در برگرفت. دولت انگلیس البته نمیخواست در همسایگی هند طلایی یک افغانستان قوی و متمدنی و آنهم مخالف امپراطوری بریتانیا وجود داشته باشد". (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ویرجینیا، ایالات متحده، ناشر حشمت خلیل غبار، 1999). وقتی در صفحه اول فصل اول یک کتاب که مدعی بیان مسیر تاریخ است سناریوی یک درامه سیاسی را، حتی بدون قرائن و فرایض، با قاطعیت کامل از حوادث تاریخی میخوانیم، دیگر جای شکی باقی نمی ماند که این نوشته یک اثر تاریخی نمیشد که هدف آن آگاه کردن خواننده با امانت داری و بیطرفی از آنچه در زمانه های گذشته واقع گردیده باشد. بلکه هدف این کتاب تفسیر وقایع سیاسی افغانستان از زمان اغتشاش سقاوی تا ختم صدارت محمد هاشم خان به قلم یکی از مخالفین سرسخت اعلیحضرت محمد نادر شاه و از هواخواهان شاه امان الله خان است. بنابر آن این کتاب به هیچصورت به قلم یک تاریخ نویس معتبری مانند میر غلام محمد غبار نوشته نشده و به عنوان یک کتاب مؤخذ تاریخی قابل اعتبار نیست.

کتاب سوم در واقع یک جزوه کوچک در ۸۳ صفحه با قطع کوچک است زیر نام سیدال یوسفزئ "نادر چگونه به پادشاهی رسید، پشاور، 1999" که در سال ۱۳۵۷ معادل 1978 بعد از کودتای ثور در شماره های ۱۳۵ تا ۱۷۶ روزنامه انیس بچاپ رسیده بود. به گمان زیاد اسم سیدال یوسفزئ هم یک اسم مستعار به عوض نام نویسنده اصلی، که به احتمال زیاد یکی از نویسندگان وابسته به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق است، که نمیخواسته

در آنزمان شناخته گردد چون کسی بنام سیدال یوسفزی در مطبوعات آنزمان کشور موجود نبود.

مبرهن است که در آغاز زمامداری خود دولت کودتائی هفت ثور، که بنام انقلاب به مردم فروخته میشد، موضوع مشروعیت بخشیدن به ضرورت انقلاب پیوند نا گسستنی با سلب مشروعیت از نظام "آل یحیی" داشت. طوریکه ببرک کارمل در اولین بیانیه خود به از میان رفتن سردار محمد داوود خان رییس دولت جمهوری به عنوان "آخرین زمامدار آل یحیی" اشاره کرد.

سلب مشروعیت از زمامداری نیم قرنۀ آل یحیی در صورتی در انظار عامۀ ملت افغانستان واقع میگردد که تخم خیانت به وطن توسط این خاندان در اندهان عامه بذر گردد و اتهامات کافی در به قدرت رسیدن غیر مشروع از طریق کمک بیگانه، در این حالت استعمارگران انگلیسی، و برای تطبیق اهداف بیگانه وارد شود. بنابر آن طوریکه در بالا گفته شد روایت عام ضد خاندان نادری در این کتابها و سائر نشرات ضد نادر خان بدین گونه است که:

انگلیسها با دشمنی با امان الله خان بخاطر کسب استقلال سیاسی افغانستان توسط امان الله خان در صد سقوط دولت او و ختم پروگرامهای اصلاحی او بودند و برای این کار یک ماستر پلان استخباراتی طرح کرده اول پروگرامها و اقدامات اصلاحی امان الله خان را در نظر مردم و ملاها با نشرات خصمانه و دروغین بدنام کردند، بعد به کمک روحانیون امان الله خان را کافر اعلان کرده زمینۀ سقوط دولت او را توسط حبیب الله کلکانی مشهور به بچۀ سقّو فراهم کردند، متعاقب آن شخص مورد نظر خود را که محمد نادر خان بود و با خانواده او در زمان تبعید در هندوستان از نزدیک دوستی داشتند، به صحنه آورده و به او کمک کردند تا با سقوط دولت عبوری حبیب الله کلکانی، زمام امور دولت افغانستان

را بدست گرفته و از طریق او تمام هواخواهان امان الله خان و دشمنان انگلیسها را از صحنه سیاست افغانستان اخراج کردند. بدین ترتیب این پلان استخباراتی انگلیسها از زمان طرح تا تطبیق و پیروزی ده سال را در بر گرفت.

باتوجه به هدف فوق، تصادفی نیست که بلافاصله سلسله مقالات "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" در روزنامه معروف انیس ظاهر شدند که با جملات آتی آغاز میگردد: "همه میدانیم که پادشاهی نادر یک امر اتفاقی و صرف نتیجه از صحنه برآمدن دیگر مدعیان سلطنت و غلبه او بر حبیب الله کلکانی نبوده است، بلکه مقدمات این کار سالها پیش از طرف دستگاه استعماری انگلیس فراهم شده بود و فقط پرورش دادن و پیش آوردن و به شهرت رساندن این نامزد منتخب شان بود که مدتی را در بر گرفت." (سیدال یوسفزی، نادر چگونه به پادشاهی رسید، پشاور، 1999، ص ۸).

جملات فوق بسیار شباهت به بیانیه افتتاحیه اقامه دعوی یک ثارنوال سیاسی در محکمه یک متهم به جرم خیانت ملی - توطئه انگلیسها برای بر اندازی دولت امان الله خان و دست داشتن نادر خان در این توطئه - دارد. این ثارنوال به مجرم بودن متهم، در اینجا نادر خان، حتی قبل از بررسی شواهد، متیقن بوده و حالا میکوشد باور های خود را به عنوان باور های عام یا حقیقت مطلق به هیات منصفه ابلاغ کند. این مجموعه نشان میدهد که ثارنوال در جستجوی حقیقت نمیباشد طوریکه در بقیه صفحات جزوه برای اثبات باورهای خود از اسناد آرشیف حکومت هند برتانوی و دولت برطانیه یاد میکند بدون اینکه حتی یکبار به برای اثبات ادعای خود یک رفرنس قابل اعتبار با صفحه و مأخذ ارائه کند.

بباید ببینیم اسناد آرشیف اداره هند برتانوی در مورد امان الله خان و نادر خان چه میگویند.

همفريز وزير مختار انگلستان در كابل بتاريخ 25 جون سال 1925 در يك مکتوب رسمي عنوانی سرآستن چمبرلن، وزير خارجه دولت بریتانیا کبير مینویسد که "اهمیت بین المللی افغانستان در منافع متضاد دولتهای روسیه و بریتانیا نهفته است... موضوع مهم درجه اول حفظ امیر در مقام خودش است. باوجودیکه رضایت کامل نداریم، اما شخص بهتر دیگری وجود ندارد؛ در شرایطیکه بولشویکها در صدد ایجاد یک انقلاب هستند." (آتش در افغانستان، ص. 310).

بتاریخ 31 آگست 1926 امان الله خان یک معاهده دوستی جدید با اتحاد شوروی امضا کرد. در هفته بعد او یک ملاقات طولانی دو بدو با سرهمفريز وزير مختار برطانیه در كابل به ارتباط این معاهده دوستی داشت. در اخیر این ملاقات امان الله خان به سرهمفريز اطمینان داد که "صرف نظر از اینکه ظاهراً اهداف من چگونه به نظر می آیند، پالیسی دوامدار من از یکطرف ادامه روابط خوب با روسیه اما نزدیکی هرچه بیشتر با انگلستان است هرگاه آن دولت اجازه این کار را بدهد". این جمله به نوشته خانم ستیوارت "کاملاً انعکاس وعده دوستی است که پدر او به انگلیسها در زمان جنگ جهانی اول داده بود و به آن عمل کرد". (آتش در افغانستان، ص. 312). در این ملاقات امان الله خان از وزیر مختار انگلستان میخواست که در اعمار شاهراه موتر رو خیبر تا کابل کمک نمایند که این تقاضا از طرف انگلیسها پذیرفته میشود.

در کتاب "نادر چگونه به سلطنت رسید" به توطئه یک کودتا در كابل در غیاب امان الله خان اشاره شده است و عوامل این کودتا را نادر خان، شاه محمود خان و حضرت شوربازار و دوستان آنها در افغانستان و در مناطق قبائلی قلمداد میکند. در این مورد در اسناد آرشیف دفتر هند دولت انگلستان نوشته شده زمانیکه امان الله خان برای بازدید ولایات شمالی عازم مزارشریف شده بود علی احمد خان والی كابل، و شوهر همشیره امان الله

خان، بتاريخ 14 مئی 1926 باسیل ج گولد، شارژدافیر انگلستان را در کابل که در غیاب سر همفریز از وزیر مختار نیابت میکرد به نان شب مهمان کرده بود. در این ملاقات علی احمد خان به صراحت شکایت میکند که "افغانستان از افراد، مشاورین و روشهای امان الله خان عمیقاً عصبانی است. تمام آنها تابع منافع روسیه هستند... این ناراحتی به بخشهای عمده اردو، اداره دولت و بسیاری از نفوس کابل، جلال آباد، قندهار و سائر مناطق و قبائل سرحدی سرایت کرده است.... در حالیکه شخص خود من در میان قبائل سرحدی بسیار معروف هستم. وقت آن نزدیک است که وطن دوستان مسؤل و گروه طرفدار انگلیس وارد صحنه شوند. پلانهای یک کودتا بسیار پیشرفته اما تکمیل نیست. هرگاه مداخله خارجی نباشد یک چنین کودتا کاملاً بدون خونریزی موفق خواهد شد. آیا در صورت اجرای یک کودتا انگلستان جلو مداخله روسیه را خواهد گرفت؟". (آتش در افغانستان، ص. 314). از قرار معلوم باسیل گولد در جواب علی احمد خان به او در مورد اهمیت وفاداری یادآوری کرده به لندن نوشته بود که "من در حیات خود چنین یک توطئه گر رسوا ندیده بودم".

خوب به این حساب مطابق اسناد آرشیف دولت انگلستان توطئه گر واقعی علی احمد خان والی کابل و شوهر همشیره امان الله خان از آب در آمد که در کابل بود نه نادرخان که در آنوقت هزاران فرسنگ دور در جنوب فرانسه زندگی میکرد و به کدام تلفون و یا تلگراف دسترسی نداشت تا با کابل یا جلال آباد یا پشاور تماس بگیرد.

قرار اسناد متذکره شاه محمود خان برادر محمد نادر خان که به حیث والی جلال آباد ایفای وظیفه میکرد بعد از مشاجره ایکه با وزیر محاکم داشت از وظیفه خود استعفی داد اما امان الله خان به او هدایت داد تا به وظیفه خود

ادامه دهد (همانجا ص. 319). در حالیکه این واقعه در کتاب "نادر خان چگونه به سلطنت رسید؟" کاملاً نادرست گزارش شده است.

چه کسانی در توطئه پنیاله دست داشتند؟

یکی از اتهامات کلیدی در پیوند دادن نادر خان به توطئه بر ضد امان الله خان به همکاری و هدایت انگلیسها اسم بردن از نادر خان در قطار مسوئین و برگزار کنندگان مجلس پنیاله که از تاریخ 28 جنوری تا اول فبروری 1928 در پنیاله واقع در شمال دیره اسمعیل خان در مناطق قبائلی آنطرف خط دیورند برگزار گردید، میباشد. در این رابطه در کتابچه "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" می خوانیم که:

"پلانی که از طرف نادر به مشوره انگلیس و به همکاری عده از اشخاص با نفوذ دیگر بشمول سرداران سمتی، از روحانیون و مامورین بزرگ دولت وابسته به دستگاه استعمار و اتجاع داخلی برای بر انداختن رژیم ترقی پسند امان الله خان پیشنهاد شده بود و در اسناد محرمانه دولت برتانیه بنام "توطئه پنیاله" ذکر شده است، زیرا در محلی به همین نام واقع دیره اسماعیل خان طرح ریزی گردیده بود، کودتائی را در افغانستان در جریان سفر اروپایی امان الله خان پیشبینی میکرد که به اثر آن محمد ولی خان وکیل سلطنت و پارتی جدید خیالان دستگیر و اقتدار بدست طرفداران نادر بیفتد و سپس او را از اروپا به افغانستان بکابل جلب نمایند تا به حیث پادشاه اداره مملکت را بدست گیرد... چنانچه تاریخ و رویداد مجالسی که در قریه پنیاله با حضور یک روحانی بزرگ فراریو عده از سران قبائل و خصوصاً قبائل کوچی برای این مقصد انعقد می یافت و اسمای کسانی که در کابل، جلال آباد، خوست و قندهار با آنها رابطه و همکاری داشتند و قاصدانی که بین طرفین رفت و آمد میکردند، همه در راپورهای رسمی مامورین استخباریه انگلیس درج است ... اما طبیعی است که مرکز اصلی عملیات جلال آباد و شخصیکه

رول درجه اول را در این توطئه بدوش داشت، شخص شاه محمود حاکم اعلی مشرقی بود که در عین زمان به حیث حلقه وصل بین توطئه کنندگان و نادر و دیگر برادران خود در جنوب فرانسه ایفای وظیفه مینمود" (نادر چگونه به پادشاهی رسید؟ صفحات 10 و 11).

طوری که خواندیم نویسنده ادعا میکند که تمام آنچه او در بالا نوشته در "راپورهای رسمی مامورین استخباریه انگلیس درج است!". اتفاقاً منبع راپورهای رسمی مامورین استخباریه انگلیس که نویسنده به آن اشاره میکند عبارت است از کتاب "افغانستان در آتش" منتشره سال 1973 خانم امریکائی ری ستیوارت که برای چهار سال، با اجازه دولت انگلستان، تمام منابع دست اول چاپ نشده و چاپی را در آرشیف اسناد محرم دولت انگلستان (India Office Library and India Office Records¹) بررسی کرده و تأیید میکند که هر روایت در این کتاب به یک سند اصلی میتواند راجع گردد و هیچ جمله خیالی و برداشت شخصی و یا تصور شخصی نویسنده نیست. بنابر آن منبع نقل قول نویسنده سلسله مقالات "نادر چگونه به پادشاهی رسید" در روزنامه انیس سال 1978 همان منبعی است که اکنون بدست ما قرار دارد.

از آنجائیکه به گمان اغلب نویسنده اصلی سلسله مقالات روزنامه انیس در سال 1978 یکی از اعضای برجسته جناح پرچم حزب حزب دموکراتیک خلق است، در اینجا من از اعضا و هواخواهان سابق و موجوده حزب دموکراتیک خلق و حزب وطن تقاضا میکنم که این بخش را بدقت لازم مطالعه کنند تا متوجه شوند چگونه رهبری حزب برای رسیدن به اهداف تبلیغاتی خود برای بدنام کردن محمد نادر خان و خانواده وی، و برای مشروعیت زدائی از نظام

¹ Rhea, Talley Stewart, Fire in Afghanistan, 1914-1929, Faith, Hope and The British Empire, New York, 1973., Page vii.

زمانماداری سلسله آل یحیی، به دروغ و جعلکاری آشکار دست زده جملات خیالی، برداشتها و تصورات شخصی نویسنده را زیر عنوان "راپورهای رسمی مامورین استخباریه انگلیس" به خواننده نا آگاه، بخصوص اعضای حزب خود، تلقین میکند.

حالا بیا بید ببینیم که اسناد رسمی محرمانه دولت انگلستان راجع موضوع "توطئه پنیاله" چه میگویند و با آنچه نویسنده گمنام (سیدال یوسفزئی) در روزنامه انیس نوشته مطابقت دارند یا خیر؟

تمام اسناد محرمانه در موضوع "توطئه پنیاله" به تفصیل در صفحات 229 تا 335 کتاب آتش در افغانستان درج شده اند. در این اسناد میخوانیم که یکی از مامورین دفتر استخبارات انگلیسها در بلوچستان از آرامش نسبی و رفت و آمدهای مرموز در اطراف دیره اسماعیل خان که در نزدیکی سرحد با افغانستان قرار دارد مشکوک شده گزارش میدهد که چیزی در حال وقوع است که در آن حضرت صاحب شیرآقا (حضرت شوربازار) دخیل است. حضرت صاحب بعد از وقایع خوست توسط امان الله خان تبعید شده در سرهند زندگی میکرد اما از هژدهم دسمبر به اینطرف به دیره اسماعیل خان آمده بود تا در میان مردم وزیری در مناطق قبایلی سرحد زندگی کند جاییکه در میان مردم وزیری و مردم غلزائی سلیمان خیل، اعم از کوچی و غیر کوچی در جانب افغانستان مرید های زیادی دارد مذاکره کند. دیره اسماعیل خان را برای آن انتخاب کرده بود تا مخالفت خود را با پروگرامهای مدرنیزه سازی امان الله خان در میان مردم قبایل و همچنان کوچی هاییکه عازم افغانستان بودند برساند و همفکران خود مشوره کند. در این وقت سال هزاران کوچی در کاروانهای بزرگ عازم مناطق چراه گاههای تابستانی خود در بلندیهای مرکزی افغانستان بودند. خانم ستیوارت مینویسد که انگلیسها از ماه آگست گذشته بعد از راپور اجنت خود در بلوچستان مشکوک بودند که در آن گفته

شده بود که حضرت صاحب با اشخاص مهم آتی بطور منظم در تماس است: شیر احمد رییس شورای ملی، محمد عثمان والی سابقه قندهار و آمر مدرسه دینی در کابل، عبدالعزیز سرپرست وزارت دفاع، کسیکه با محمد ولی خان در رقابت بود، زلمی نام یک ملک منگل و یک حکیم غلزائی سلیمان خیل از غزنی. بر اساس گزارشهای استخبارات انگلیسها تمام این افراد از جمله مریدان حضرت صاحب بودند. مامور استخبارات انگلیسها در بلوچستان نوشته بود که به نظر او "شیر آقا میخواهد توطئه را بر ضد دولت افغانستان ترتیب نماید". راپورهایی هم در میان بود مبنی بر دعوت شدن از پسر ارشد سردار ایوب خان توسط حلقه هایی تا به قندهار آمده از شرایط مساعد در قندهار برای ادعای پادشاهی استفاده نماید. با توجه به این راپورها در ماه مارچ انگلیسها به چند ایالت خود در هند هدایت دادند تا "چهره های مهم سیاسی افغان مقیم هند را بیشتر مورد مراقبت قرار دهند". حالا از طریق کویته تعدادی از چهره هایی که در اغتشاش قبلی خوست اشتراک داشتند عازم دیره اسماعیل خان بودند. خود حضرت نیز به معیتی تعدادی از روحانیون که از کابل آمده بودند به دیره اسماعیل خان آمده بود. آنچه مامورین استخباراتی انگلیسها شنیده بودند آن بود که "قرار بود مجلسی دایر گردد که در آن پلان از میان برداشتن حزب جدید (حزب تجدد طلب) در کابل از میان برداشته شود. او (شیرآقا) اظهار داشت که علما و مردم عامه افغانستان مخالف حزب جدید بوده و پروگرامهای اصلاحی آنها را خلاف منافع افغانستان و ضد اسلام میدانند. آنها کاملاً مخالف شاه نمیشدند اما میخواهند در زمان غیابت شاه از افغانستان حزب جدید را با انجام یک کودتا نابود کرده و کار انجام شده را به شاه تقدیم کنند تا از پروگرامهای ضد اسلامی خود صرف نظر نماید. و هرگاه شاه این امر را قبول نکند آنها حاضر هستند تا یک دولت جمهوری ایجاد نمایند". مجلس پنیاله از 28 جنوری تا اول فبروری 1928 دائر شده بود. پنیاله قریه کوچکی در شمال دیره

اسماعيل خان ميباشد. معلومات داخل مجلس را يکي از ملاها که اجنت استخبارات انگليسيها بود به مقامات مربوطه خود گزارش ميداد.

با وجوددقت شير آقا در طرح پلانه‌هاى خود، بازهم تعدادى ميخواستند خواسته هاى خودرا شامل آن کنند. از جمله تعدادى، از جمله غوث الدين خان (که بعد از استعفای امان الله خان دعوى پادشاهى کرد) ميخواستند دويسر سردار محمد ايوب خان را عازم افغانستان نموده تا مدعى تاج و تخت باشند چنانچه عبدالکريم پسر يعقوب خان در سال 1924 در جريان اغتشاش خوست قيام کرده بود. دو نفر از افراد غوث الدين اظهار آمادگى کردند که پسران سردار ايوب خان را يکي به جلال آباد و ديگرى به خوست در شب هفتم فبرورى در جريان يک مراسم مذهبي ببرند. شير آقا داخل کردن اعضاى خانواده هاى سلطنتى در پلانه‌هاى خود مناسب ندانسته دليل مى آورد که با معرفى اين اشخاص مردم مغشوش گسته از هدف اصلى فاصله ميگيرند. بعدها زمانى فرا ميرسد که مردم اين موضع گيرى شيرآقا را، که از هيچ نامزد ديگرى حمايت نمى کند، دليل به علاقمندى شخص او براى احراز مقام سلطنت تلقى خواهند کرد. او اظهار داشت "که خوست آماده طغيان است و مردم اين طغيان را بخاطر دين ميکنند نه بخاطر تبديل يک خاندان سلطنتى با خاندان ديگر". اوبالاخره موافقه کرد که يکي از شهزاده هاى سردار ايوب خان به جلال آباد برود اما خوست قلمرو خود اوست. متعاقباً شير آقا وظيف مشخصى به ملاها و اشخاصيکه در توطئه شامل بودند داد که چگونه عمل کنند. اين ملای جاسوس همچنان گزارش کرد که شيرآقا گفت اشخاص مهمى در دولت از موقف او حمايت ميکنند بشمول شاه محمود خان والى جلال آباد، عبدالعزيز سرپرست وزير دفاع و محمد عثمان سرپرست مدرسه کابل.

در اسناد محرمانه دولت انگلستان آمده است که با گرفتن اين گزارشها اجنتهاى انگليسى مراقبت از اکرم و اعظم، شهزاده هاى سردار ايوب خان،

دوچند كړده مطمئن شدد كه آنها در لکنهو مسابقات اسپ دوانی را تماشا می‌کردند و بتاريخ هفتم نوامبر، یعنی روز تعیین شده برای قیام شیرآقا، آنها به عوض کوشش برای عبور به افغانستان، هنوز هم در لکنهو بودند. همچنان مقامات لندن کوشیدند بدانند نادر خان در آنروزها در کجا است و اطمینان حاصل کردند كه موصوف در جنوب فرانسه اقامت دارد و برای معالجه در سویس است.

در کابل باسیل گولد سرپرست نمایندگی انگلیسها با محمد ولی وکیل السلطنت ملاقات کرده موضوع مجلس پنیاله را به او اطلاع می‌دهد تا نظر او را بداند. محمد ولی خان از باسیل گولد بخاطر اطلاع دادن مجلس توطئه شیر آقا تشکر نموده اظهار داشت تا اندازه از فعالیتهای او اطلاع دارد و در مورد او بعداً بطور مفصل با گولد مذاکره خواهد کرد.

متعاقباً انگلیسها خود در مورد شیرآقا تصمیم لازم اتخاذ کردند. "معاون کمشنر دیره اسماعیل خان به شیر آقا هدایت داد تا به حضور او ظاهر شود. اما شیر آقا كه به امر کردن عادت داشت نه قبول کردن اوامر، از امر معاون کمشنر اباً ورزید و در نتیجه توسط انگلیسها گرفتار شده... به او هدایت داده شد تا از مناطق قبایلی سرحد خارج گردد و او را به لاهور اعزام کردند." در یک یادداشت سر نورمان بولتون کمشنر صوبه سرحد گفته شده كه موصوف "بخاطری اخراج شد تا از قلمرو این ایالت برضد افغانستان استفاده نکند." انگلیسها تقاضای شیرآقا را برای اجازه بازگشت به افغانستان قبول نکرده بنابر تقاضای دولت افغانستان مراقبت از شیر آقا را در هند همچنان ادامه دادند. (افغانستان در آتش، ص 336).

بدین صورت خواننده گان به عمق جعلکاری مخالفان محمد نادر خان واقف می‌گردند. در قضیه توطئه پنیاله سلسله مقالات "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" در روزنامه انیس سل 1978 سردهسته توطئه گران را نادر خان به

همکاری انگلیسها معرفی میکند و اسمی از شیر آقا حضرت شوربازار نگرفته بصورت ضمنی از شمولیت یک روحانی نیز در توطئه یادآوری میکند در حالیکه در اسناد محرمانه دولت سردهسته توطئه گران شیر آقا حضرت شوربازار است که با شمولیت هر فرد خاندان سلطنتی چه موجوده و چه سابقه برای احراز مقام سلطنت به عوض امان الله خان مخالفت میکند. همچنان در این اسناد به وضاحت از حفظ دولت امان الله خان به مثابه بهترین گزینه در شرایط آنروز برای حفظ منافع هند برتانوی سخن زده شده و از این جهت، نظر به هدایت مقامات امپراطوری، وکیل وزارت مختاری انگلستان در کابل موضوع جلسه پنیاله را به سرکردگی نورالمشایخ حضرت شوربازار به اطلاع وکیل سلطنت در کابل میرساند.

مشروعیت سلطنت محمدنادرخان

مباحثه میان هواخواهان شاه امان الله خان و هواخواهان اعلیحضرت محمد نادر خان و زمامداری 49 سال خانواده ایشان (سلسله آل یحیی) در هفتاد سال گذشته همچنان ادامه دارد. برای دانستن بهتر حقایق این جدال چند حقیقت تاریخی را باید پذیرفت:

حقیقت اول

آنکه دوران زمامداری و نهضت ترقیخواهان شاه امان الله خان با استعفای او از سلطنت پایان رسید و متعاقب او حکومت سه روزه برادر بزرگترش سردار عنایت سراج نیز با استعفا و خروج از کشور پایان یافت و تغییر عقیده امان الله خان و کوشش کوتاه مدت برای گرفتن دوباره تاج و تخت نیز ناکام و با خروج امان الله خان از کشور و انزوای سیاسی در خارج، دوران شاه امان الله خان و نهضت ترقیخواهان او به تاریخ سپرده شد.

حقيقت دوم

اين كه سقوط نهضت امانی و ختم دوران سلطنت شاه امان الله خان و خانواده سراج توسط حبيب الله مشهور به "بچه سقاو" به كمك ارتجاع داخلی، كه بازگشت به حاكميت شريعت و ختم نهضت امانی را تقاضا داشتند، صورت گرفت كه برای نه ماه بالای اين كشور حكومت نمودند. اين شكست و ختم سلسله حكومتهای خاندان سراج هيچ ارتباطی با اعلیحضرت محمد نادر خان نداشت.

حقيقت سوم

آنكه خاتمه دادن به رژيم ارتجاع مذهبی و انارشی سقاوی به يك مسوليت تاريخی برای مردم افغانستان مبدل گردید كه تنها دو نفر رهبری مقاومت و قیام عليه ارتجاع مذهبی و انارشی مجاهدين سقاوی را بدوش گرفتند: محمد نادر خان و برادران ایشان؛ و غلام نبی خان چرخي.

شخص دومی نیز، با مطلع شدن از خروج امان الله خان از كشور، از قیام و مقاومت صرف نظر نموده با قوای افغانی و حامیان روسی خود دوباره به اتحاد شوروی برگشت.

حقيقت چهارم

اينكه اين تنها محمد نادر خان بود كه مسوليت تاريخی قیام عليه ارتجاع مذهبی و انارشی را تا نتیجه منطقی آن كه سقوط دادن نظام ارتجاع سقاوی بود ادامه داد پیروز شد و خود را پادشاه اعلان كرد.

حقيقت پنجم

اينكه محمد نادر خان نه از لحاظ اخلاقی، نه از لحاظ قانونی و نه از لحاظ مشروعيت وراثت نظام سلطنتی، هيچگونه مسوليتی برای سپردن دوباره دولت به شاه مستعفی نداشت. موصوف با رد تقاضای امان الله خان در پیوستن به او در قندهار و غزنی اعلام كرد كه شكست نظام سقاوی را با

امکانات خود و مطابق سلیقه و برنامه خود انجام میدهد نه زیر بیرق و هدایت امان الله خان. اینکه به هواخواهان امان الله خان گاهگاهی اطمینان داده بود که خواهان سلطنت برای خود نیست، صرف ادامه یک جنگ روانی و تاکتیکی بود که همیشه در سیاست واقع شده است. همچنان با توجه به اختلاف نظرها با شاه امان الله خان در اداره دولت، چند سال قبل از پست وزارت دفاع و متعاقباً سفارت فرانسه استعفی کرده بود و کدام مسولیتی در مقابل امان الله خان نداشت. از نظر مشروعیت موروثی همچنانکه خانواده سراج این مشروعیت را از امیر دوست محمد خان از طریق محمد افضل خان کسب کرده بودند، نادر خان هم این مشروعیت را از جد بزرگ خود سردار سلطان محمد خان طلایی که برادر امیر دوست محمد خان بود و یحیی خان پسر سلطان محمد خان که پدر کلان نادر خان و خسر یعقوب خان میباشد با امیر یعقوب خان یکجا به هندوستان تبعید شده بود کسب کرده بود (به چارت ضمیمه مراجعه گردد).

حقیقت ششم

اینکه نهضت امانی در دوران سلطنت محمد نادر خان و پسرش محمد ظاهر شاه دوباره با سرعت، کیفیت و کمیت متفاوت اعاده شد و ادامه پیدا کرد.

حقیقت هفتم

اینکه با توجه به حقایق بالا، ادامه جدال لفظی هفتاد ساله میان هواخواهان شاه امان الله خان و هواخواهان اعلیحضرت محمد نادر خان هیچگونه محتوای منطقی ندارد و به عوض آن باید به عوامل شکست نهضت ترقی خواهانه امانی، و تسلسل این جدال علم و جهل که تا امروز ادامه دارد، تمرکز نمود.

پروگرام اصلاحی نادر خان

دومین قانون اساسی افغانستان

محمد نادرشاه چون قدرت را به دست گرفت، در اوایل اصلاحات و نظامنامه‌های دوره امان‌الله خان را به کنار نهاد و محاکم را دوباره به عالمان دین سپرد؛ زنان را نیز به رعایت حجاب مکلف ساخت. اما در دوره او اردوی منظمی بنیاد نهاده شد و با تأسیس فاکولته طب هسته اصلی نخستین پوهنتون کشور ایجاد گردید.

هرچند او عضوی از جناح جنگ ضد بریتانیایی بود و خودش را به حضور در جنگ استقلال مفتخر می‌دانست، مشروطه‌خواهان و هواداران امان‌الله، شاه معزول، او را یک طرفدار بریتانیا می‌دانستند و نسبت به انتصاب او به سلطنت به جای امان‌الله، اعتراض کردند. نادر زمانی در سرکوب مخالفت‌ها موفق بود. در ۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱، قانون اساسی جدید (اصول اساسی دولت عالی افغانستان)، توسط لویه‌جرگه تصویب شد. تفاوت‌های عمده این قانون اساسی از قانون اساسی یک‌دهه پیش در مورد حساب‌دهی کابینه (به استثنای صدراعظم) به مجلس منتخب شورای ملی و مجلس اعیان که اعضای آن توسط شاه انتخاب می‌شدند، از این قرار است: در عمل، هیئت‌ها برای انتخابات مجلس نیز دست‌چین حکومت بودند. دیگر انحراف، رسمیت بخشیدن برتری مکتب فقه حنفی و تضمین استقلال محکمه شریعت بود (گریگورین، ص ۳۰۵). برای اولین بار، رهبران مذهبی در شماری از پست‌های وزارت گماشته شدند. با این وجود، قدرت حکومتی در انحصار خاندان سلطنتی قرار داشت و افغانستان تنها به نام سلطنت مشروطه بود.

محمد نادرشاه برای مطبوعات ارزش خاصی قائل بود. روزنامه اصلاح را در ۱۳۰۸ ش / 1929 م در کابل بنیاد نهاد و روزنامه انیس را دولتی ساخت. دیگر انتشارات دولتی را تقویت کرد. انجمن ادبی کابل هم در همین دوره

تأسیس شد که مجله ماهانه کابل را نیز انتشار می داد. سالنامه افغانستان هم از ۱۳۱۱ ش به انتشار آغاز کرد. جاده های کهنه تعمیر و جاده های نو تأسیس گردید. نخستین بانک کشور در ۱۳۱۰ ش / 1931 م تأسیس شد.

سرانجام محمد نادرشاه در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ ش / 8 نوامبر 1933 م به ضرب گلوله یک متعلم لیسۀ امانی (نجات) بنام عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه ها به خون خواهی غلام نبی خان چرخ کشته شد. عبدالخالق که در قوم هزاره بود یکی از نوکران غلام نبی خان چرخ بوده که از طرفداران امان الله خان و بخاطر مخالفت آشکار با به تخت نشستن محمد نادر خان از طرف نادر خان به قتل رسیده بود.

در سال 1929 م دولت امانی به اثر تبانی نیروهای مرتجع و عقبگرا و همکاری استعمار از بین رفت و متعاقباً دوره امارت ۹ ماهه امیر حبیب الله کلکانی به پایان خونینی رسید. نیروهای آزادیخواه، مشروطه خواهان ملی گرا و تجدد طلبان از عرصه سیاسی رانده شدند و در عوض رهبران محافظه کار مذهبی، روسای قبایل، زمینداران بزرگ، اشرافیت درباری ضد شاه امان الله در کنار و در راس آن خانواده سپه سالار نادر خان گرد آمدند.

نادر خان به قول میر محمد صدیق فرهنگ مورخ افغان، شخصیت ممتاز گروه محافظه کار در دولت امانی بود و همچنین اطرافیان مذهبی، قومی و درباری او مخالف بخش اعظم اصلاحات حقوقی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی شاه امان الله بودند. مخالفت با بسیاری از آزادی های اساسی مندرج در نظامنامه اساسی دولت و به ویژه مخالفت با آزادی مطبوعات در میان آنها آشکار بود.

تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصاً در دوره صدات هاشم خان هر روشنفکری که پیدا میشد از بین می رفت و یا زندانی میشد .

مير غلام محمد غبار در اين خصوص نکته جالبی را حکايت می کند و می گوید که حکومت افغانستان امر کرد که : " در آینده در مطبوعات افغانی عکس هیچ افغان سر برهنه چاپ نشود. و هنگام ناچاری توسط آقای برشنا رسام دولتی، عکس های سر برهنه با کلاه مرسومه پوشانیده شود. هکذا تمام مراسم ارتجاعی و خرافاتی زنده و تشويق گرديد".

در اين دوره به جرايد آزاد و شخصی اجازه انتشار داده نشد. شماری از روزنامه نگاران آزاد اندیش زندانی و اعدام شدند. حبيب الله رفيع روزنامه نگار و پژوهشگر افغان می گوید که با وجود که در آن زمان امکان نشر برای هر کسی داده نمی شد ولی مبارزانی بودند مانند عبدالرحمان لودين که در مقابل نادرخان مقاومت کرد و بالاخره کشته شد و ديگران نیز بودند که آنها زندانی شدند. "تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصا در دوره هاشم خان روشنفکری که پيدا می شد از بين می رفت و يا زندانی می شد".

اما علی رغم آنچه گفته شد برخی از پژوهشگران تاريخ و افرادی که شاهد حوادث آن روزگار بودند، تصوير دیگری از نادرشاه و عصر او ارائه می کنند. و به اين نظر اند که خط مشی او به تناسب وضعیت آن زمان مترقی بود. در خاطرات سیاسی سيد قاسم رشتيا یکی از صاحب نظران افغان، می خوانيم:

"در اين شکی نيست که خط مشی محمد نادر شاه طوری ترتيب يافته بود تا با افکار مردم محافظه کار تصادم نه کرده باشد. اما اساسا استقامت مترقی داشته و اساسات عمده ای را که عبارت از توجه به معارف و توسعه عمومی مملکت باشد در بر می گرفت. اما جوانانی که خاطره دوران پر هيجان امان الله خان را بياد داشتند و طبعاً ملاحظات محیطی و مقتضيات وقت را درست درک نمی توانستند، نسبت به اين خط مشی به هر وسيله ای که می توانستند،

در مجالس و محافل با گفتارها و نوشته‌ها و بعضاً ذریعه شبنامه‌ها اظهار عدم موافقت می‌کردند."

به قول عبدالله شادان گویندهء بی بی بی سی "عزیز نعیم برادر زاده نادرشاه که از استادان رشته تاریخ سیاسی در پوهنتون کابل بود به این عقیده بود که در داوری بر وضعیت مطبوعات این دوره باید وضعیت کلی آن زمان و تغییرات و تحولات تاریخی و اولی بودن ثبات و استقرار سیاسی باید در نظر گرفته شود". اما برخی دیگر او را فرد منتقم، خشن و بیرحم توصیف کرده اند که از کشتار مخالفان خود هراسی نداشت.

قتل شخصیت‌های نامداری چون غلام نبی خان چرخ، عبدالرحمان خان لودین و شمار دیگری از آزادیخواهان و مشروطه طلبان و همین گونه زندانی شدن صدها تن دیگر در زندان‌های مخوف آن دوره به ناآرامی‌های سیاسی افزود و سرانجام خود نادر خان در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ نوامبر ۱۹۳۳ به ضرب گلوله عبدالخالق از شاگردان لیسه نجات، به قتل رسید و پسرش محمد ظاهر شاه بر تخت نشست و دوره جدیدی آغاز شد.



سلطنت محمد ظاهر شاه

پس از کشته شدن اعلیحضرت محمد نادرخان پادشاه افغانستان در ۸ نوامبر ۱۹۳۳، محمد ظاهر پسر ۱۹ ساله نادرشاه، در همان روز یعنی هشتم نوامبر ۱۹۳۳ به عنوان پادشاه جدید افغانستان با لقب اعلیحضرت معظم همایونی محمد ظاهرشاه به تخت نشست.



ظاهر شاه چهل سال پادشاهی کرد و بالاخره نظام سلطنتی او در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق ۱۷ جولای ۱۹۷۳ با کودتای نظامی سردار محمد داوود خان صدراعظم اسبق و پسر کاکای شاه ساقط شد. در آنزمان شاه برای تداوی در ایتالیا بسر میبرد و متعاقباً برای ۲۹ سال در همانجا در تبعید بسر برد. ظاهر شاه پس از ایجاد جمهوری اسلامی در آگست سال ۲۰۰۲ به کابل برگشت تا لویه جرگه اضطراری را که برای تشکیل دولت انتقالی مابعد طالبان تشکیل می شد افتتاح نماید و بدینوسیله به نظام جدید مشروعیت بخشید. موصوف از طرف لویه جرگه به "پدر ملت" لقب گرفت. بسیاری از مردم، سلطنت او را طلایی ترین، آرام ترین و بهترین دوران تاریخ افغانستان می دانند. محمد ظاهرشاه به عنوان آخرین پادشاه افغانستان، ساعت 5:45 تاریخ 23 جولای سال 2007 م (۱۳۸۶ ه ش) پس از یک بیماری طولانی به عمر ۹۳ سالگی در کابل وفات نمود.

محمد ظاهر در ۲۲ میزان ۱۲۹۳ هجری شمسی مطابق ۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۴ میلادی در کابل تولد یافت. مادرش ماه پرور بیگم و خانمش ملکه حمیرا بود که در سال 2002 میلادی در روم درگذشت و جنازه اش به کابل منتقل و در حوضه سلطنتی در تپهء مرنجان دفن گردید.

در زمان به قدرت رسیدن پدر، شهزاده محمد ظاهر و سائر اعضای فامیل نادرخان در شهر نیس فرانسه زندگی میکردند. چندی پس از تصاحب قدرت به وسیله نادرخان، در حالی که ۱۶ ساله بود، به تاریخ ۲۰ میزان سال ۱۳۰۹ شمسی به افغانستان برگشت. در تعلیمگاه پیاده عسکری که تازه تأسیس شده بود، یک سال آموزش نظامی دید. با فراغت از آن تعلیمگاه در هفده سالگی کفالت وزارت حربیه به او سپرده شد. وزیر حربیه عمویش شاه محمود خان بود. افزون بر آن وکالت وزارت معارف افغانستان را نیز عهده دار بود. شایان یادآوری است که محمد ظاهر که سالیان طولانی در فرانسه زندگی کرده و درس خوانده بود بیشتر زبان فرانسوی را میدانست تا زبان دری. با زبان پشتو آشنایی نداشت. هنوز شهزاده جوان مشق لازم را برای حکومت کردن فرا نگرفته بود که او را بر تخت نشاندند.

چند ساعت پس از آن که محمد نادر شاه به قتل رسید، برادرش سپهسالار سردار شاه محمود خان وزیرحربیه، محمد ظاهر یگانه فرزند شاه مقتول را مطابق به ماده پنجم قانون اساسی به حیث پادشاه معرفی کرد. آن روز، ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ شمسی بود. هنگام تعیین محمد ظاهر به مقام پادشاهی، مرد قدرتمند دربار سردار محمد هاشم خان صدراعظم در مسافرتی که به سوی صفحات شمال داشت، به مزار شریف رسیده بود.

اوضاع کشور در آغاز سلطنت محمد ظاهرشاه

در بالا دیدیم که در زمان به قدرت رسیدن نادر خان، در نتیجه حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی، نظام ملکی و عسکری دولت فرو ریخته و بیت المال تهی شده بود. اما با درایت و دور اندیشی نادر خان در دوره چهارساله سلطنت او نظام از هم پاشیده دولتی مجدداً احیا و با بنیاد مستحکم قانونی و اجرائی ایجاد گردید. نظم و امنیت اعاده شد و لویه جرگه به مثابه نماد

عنعنوی اتحاد ملی تمام اقوام کشور دائر گردید که در آن اصولنامه اساسی یا قانون اساسی پیشنهادی حکومت مورد مباحثه قرار گرفته و با سائر لوايح و قوانین تصویب شدند (۱۳۰۹ ه. ش). مطابق به آن قوای سه گانه اجرائیه، مقننه و قضائیه دولت فعال شدند، شورای ملی و مجلس اعیان به میان آمده و محاکم فعال شدند. حکومت بدون سروصدا ریفورمهای عصر امان الله خان را که با عنعنات کشور در تضاد نبود مورد اجرا قرار داد.

مشکل عمده سیاسی در این زمان تلاش یکتعداد روشنفکران برای اعاده زمامداری امان الله خان بود که متأسفانه روابط دولت را با این قشر مهم جامعه تیره کرده بود.

اما نادرخان در ۸ نوامبر ۱۹۲۳ به گلوله عبدالخالق، یکی از شاگردان مکتب نجات و فرزند یکی از خدمتگاران خانواده چرخ، به قتل رسیده نتوانست دوران ثمر دهی برنامه ها و سیاستهای خود را مشاهده کند. با آنهم در طول چهارسال زمامداری خود نادر خان در عین اجرای حاکمیت دسپلین و استبداد، تهداب نظامی را هم برجای نهاد که برای نزدیک به نیم قرن بعدی، حتی تا پایان جمهوری محمد داوود خان، با ثبات کم نظیری در تاریخ افغانستان برقرار بود.

بعد از کشته شدن نادر خان، برخلاف تعامل انتقال قدرت سلسله های پیشین و رقابت شدید بین برادران شاه متوفی، این بار در این خاندان سلطنتی هیچ یک از سه برادر نادر خان برای تاج و تخت تمایل نشان نداده و در عوض فوراً وارث تعیین شده، یعنی محمد ظاهر پسر ۱۹ ساله نادرشاه، را مطابق ماده پنجم قانون اساسی در ۸ همان روز یعنی هشتم نوامبر ۱۹۲۳ به عنوان پادشاه جدید معرفی کردند.

اما در عین زمان سه برادر باقی مانده نادر خان قدرت را بین یکدیگر تقسیم کردند. از بین آنها نخست محمد هاشم خان در فضایی از اجماع و همسویی، بدون تکرار تجربیاتی از تنش های رقابت آمیز متداول میان برادران مقام صدرات او دوباره تأیید شد. بدین ترتیب، پیروان امان الله خان که پس از اعدام عبدالخالق قاتل نادر خان و هفده تن دیگر و دستگیری صدها تن دیگر، آشفته و دلسرد شده بودند، نتوانستند برای استفاده از فرصتی که برایشان پیش آمده بود با یکدیگر متحد شوند.

نادر خان به قول میر محمد صدیق فرهنگ مورخ افغان، شخصیت ممتاز گروه محافظه کار در دولت امانی بود و همچنین اطرافیان مذهبی، قومی و درباری او مخالف بخش اعظم اصلاحات حقوقی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی شاه امان الله بودند. مخالفت با بسیاری از آزادی های اساسی مندرج در نظامنامه اساسی دولت و به ویژه مخالفت با آزادی مطبوعات در میان آنها آشکار بود. تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصاً در دوره صدات هاشم خان هر روشنفکری که پیدا میشد از بین می رفت و یا زندانی میشد.

میر غلام محمد غبار در این خصوص نکته جالبی را حکایت می کند و می گوید که حکومت افغانستان امر کرد که: " در آینده در مطبوعات افغانی عکس هیچ افغان سر برهنه چاپ نشود. و هنگام ناچاری توسط آقای برشنا رسام دولتی، عکس های سر برهنه با کلاه مرسومه پوشانیده شود. هکذا تمام مراسم ارتجاعي و خرافاتی زنده و تشویق گردید".

در این دوره به جراید آزاد و شخصی اجازه انتشار داده نشد. شماری از روزنامه نگاران آزاد اندیش زندانی و اعدام شدند. حبیب الله رفیع روزنامه نگار و پژوهشگر افغان می گوید که با وجود که در آن زمان امکان نشر برای

هر کسی داده نمی شد ولی مبارزانی بودند مانند عبدالرحمان لودین که در مقابل نادرخان مقاومت کرد و بالاخره کشته شد و دیگران نیز بودند که آنها زندانی شدند. "تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصا در دوره هاشم خان روشنفکری که پیدا می شد از بین می رفت و یا زندانی می شد".

اما علی رغم آنچه گفته شد برخی از پژوهشگران تاریخ و افرادی که شاهد حوادث آن روزگار بودند، تصویر دیگری از نادرشاه و عصر او ارائه می کنند. و به این نظر اند که خط مشی او به تناسب وضعیت آن زمان متریقی بود. در خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا یکی از صاحب نظران افغان، می خوانیم:

"در این شکی نیست که خط مشی محمد نادر شاه طوری ترتیب یافته بود تا با افکار مردم محافظه کار تصادم نه کرده باشد. اما اساسا استقامت متریقی داشته و اساسات عمده ای را که عبارت از توجه به معارف و توسعه عمومی مملکت باشد در بر می گرفت. اما جوانانی که خاطره دوران پر هیجان امان الله خان را بیاد داشتند و طبعا ملاحظات محیطی و مقتضیات وقت را درست درک نمی توانستند، نسبت به این خط مشی به هر وسیله ای که می توانستند، در مجالس و محافل با گفتارها و نوشته ها و بعضا ذریعه شبنامه ها اظهار عدم موافقت می کردند."

به قول عبدالله شادان گوینده بی بی بی سی "عزیز نعیم برادر زاده نادرشاه که از استادان رشته تاریخ سیاسی در پوهنتون کابل بود به این عقیده بود که در داوری بر وضعیت مطبوعات این دوره باید وضعیت کلی آن زمان و تغییرات و تحولات تاریخی و اولی بودن ثبات و استقرار سیاسی باید در نظر گرفته شود". اما برخی دیگر او را فرد منتقم، خشن و بیرحم توصیف کرده اند که از کشتار مخالفان خود هراسی نداشت.

قتل شخصیت های نامداری چون غلام نبی خان چرخي، عبدالرحمان خان لودين و شمار ديگري از آزاديخواهان و مشروطه طلبان و همين گونه زنداني شدن صدها تن ديگر در زندان های مخوف آن دوره به نا آرامي های سياسي افزود و سر انجام طوريکه در بالا گفته شد، خود نادر خان در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ نوامبر ۱۹۳۳ به ضرب گلوله عبدالخالق از شاگردان ليسه نجات، به قتل رسيد و پسرش محمد ظاهر شاه بر تخت نشست.

نمايندگي سياسي سازمان ملل متحد در افغانستان، دوره ۴۰ ساله سلطنت محمد ظاهر را "دوره صلح و آرامش افغانستان" ناميده است. ادرين ادوارزد، سخنگوي نمايندگي سياسي سازمان ملل متحد در افغانستان می گويد: «محمد ظاهر هدايت يکي از دوره های باثبات و امن در تاريخ معاصر افغانستان را داشته است. او در سال های اخير اين نقش مثبتش را ادامه داد. نمايندگي سياسي سازمان ملل در افغانستان از نقشي که ظاهرشاه در پروسه بن بازی کرده، ستايش می کند».

دوره فرمانروايي ظاهر شاه بر افغانستان، دوره آرامش بود و در اين مدت، برخلاف دوره های قبل و بعد از ظاهرشاه، افغانستان درگير هيچ جنگي نشد و همچنين در جنگ جهاني دوم (1939-1945) اعلام بی طرفی کرد.

ظاهرشاه در سال 1963م قانون اساسی جديد کشور را انتشار داد. اين قانون، بعدها در سال 2001م با سقوط طالبان به عنوان قانون اساسی موقت (با حذف مواد مربوط به سلطنت) پذيرفته شد. کلمه "افغان" برای نخستين بار در سال 1964م در قانون اساسی تصويبي محمد ظاهرشاه با تعريفی جديد و به معنی همه اتباع کشور افغانستان به کار رفت.

وی به قصد مدرنيزه کردن افغانستان، به اصلاحات سياسي و اقتصادي، احداث زیربناهای مواصلاتی و بندهای برق تأسيس سيستم قانون گذاری

دموکراتیک، ترویج نظام آموزش و پرورش مدرن، تأسیس پوهنتونها و آموزش برای زنان اقدام کرد.

محمد ظاهر تا سال 1973م پادشاه افغانستان بود. در سال 1973 زمانی که محمد ظاهر شاه در ایتالیا به سر می برد، سردار محمد داود خان که یکی از صدراعظمان سابق و پسر کاکای شاه بود با انجام یک کودتای نظامی، شاه را خلع کرد و با پایان دادن به نظام شاهی، در افغانستان نظام جمهوری اعلام کرد.

در این مجموعه کوشیده میشود دوران سلطنت محمد ظاهر شاه به اختصار به بررسی گرفته شده نارساییها، موفقیتها و پیشرفتها با امانت داری لازم بیان گردند. این بررسی نخست با معرفی صدراعظمان دوران سلطنت محمد ظاهر شاه و برنامه ها و کارنامه های آنها آغاز میگردد. قسمیکه در بالا گفته شد، در دوران زمامداری چهل ساله ظاهرشاه، سه صدراعظم خاندانی و پنج صدراعظم غیرخاندانی، مجموعاً هشت صدراعظم، به وظیفه صدرات پرداختند.

با توجه به اوضاع مسلط فوق، و شرایط عصر و زمان، با به تخت نشستن محمد ظاهر شاه، دوره جدیدی از حکومتداری در افغانستان آغاز شد.

عصر صدراعظمان خاندانی

تا صدارت دوکتور محمد یوسف خان، قدرت اصلی حکومت در دست صدراعظم های خاندانی بود. در زمان زمامداری چهل ساله ظاهرشاه سه صدراعظم خاندانی و پنج صدراعظم غیرخاندانی، مجموعاً هشت صدراعظم، به وظیفه صدرات پرداختند.

سردار محمد هاشم خان

سردار محمد هاشم خان، عمو يا كاكاي محمد ظاهر شاه، از ۱۴ نوامبر ۱۹۲۹ تا می ۱۹۴۶ برای ۱۷ سال صدراعظم افغانستان بود. موصوف را میتوان طراح سیاستهای حکومتهای خاندانی دوران قبل از دهه دموکراسی ظاهر شاه و حتی دوران جمهوری داوود خان نامید.



محمد هاشم خان که از نظر سن سومین پسر سردار محمد یوسف خان بود، در سال

۱۸۸۶ در دیره دون واقع در هند که خانواده اش در آنجا در تبعید به سر می برد، تولد یافت. وی مانند سایر برادرانش ایام کودکی را در هند به سر برده تعلیمات ابتدایی را در مکاتب آنجا فراگرفته بود. در بازگشت به افغانستان، محمد هاشم خان چون برادرش محمد نادر خان در دربار امیر حبیب الله خان و دستگاه دولتی امان الله شاه به سرعت پیشرفت نموده در سال ۱۹۲۲ به عنوان معاون و وکیل وزارت حربیه مقرر شد. چندی بعد وی به عنوان سفیر به ماسکو رفت.

محمد هاشم خان که مانند برادرانش در دیره دون متولد و تربیت شده بود و ایام کودکی را در هند بسر برده بود، در بازگشت به افغانستان مانند دیگر اعضای مصاحبان دربار امیر حبیب الله شامل وظیفه شد و بحیث آمر گارنیزون شاهی که تعدادشان به ۱۵۰ نفر میرسید و از خانداده های پایتخت و سایر ولایات افغانستان تشکیل گردیده بود، اجرای وظیفه میکرد. در حرکت مشروطیت اول محمد هاشم در هیأت تحقیق یک عده متهمان این جنبش که در جلال آباد قرار داشتند شامل بود.

چون محمد نادرخان به پادشاهی رسید، با اینکه محمد هاشم خان به اندازه دو برادر عینی اش شاه ولی خان و شاه محمود خان در حصول تاج و تخت نقش فعالی نداشت، و با اینکه از نظر سن هم ارشدِ برادرانش نبود، شاه جدید او را به عنوان صدراعظم انتخاب کرد و این انتخاب می رساند که در شخص او خصلت های به خصوصی سراغ داشت که جهت تطبیق نقشه های آتی اش لازم بود. (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۷۰۹-۷۰۸).

با شنیدن خبر کشته شدن نادر شاه، صدراعظم محمدهاشم خان که مشغول سفر و بازرسی امور ولایات شمالی افغانستان بود، وارد کابل شده زمام امور را از شاه محمود خان وزیر حرب به دست گرفت و در ۲۷ عقرب همان سال توسط یک فرمان، شاه جدید، هاشم خان مجدداً به تشکیل کابینه مامور شد.

این اتحاد درونی در میان خاندان نادری گامی مهم و اساسی در کمک به حفظ تاج و تخت سلطنتی در خانواده و همچنین تضمین انتقال مسالمت آمیز قدرت در کشور و تضمین استقرار سیاسی و امنیتی در کشور بود که متأسفانه توسط سردار محمد داوود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ نقض گردید که عواقب ناگوار آنرا ملت افغانستان تا امروز تجربه میکند.

گرچه ظاهرشاه از همان دوران کودکی برای سلطنت آماده شده بود؛ با این حال، به دلیل بی تجربگی در سیاست و کم سن و سال بودن، بیست و دو سال در پشت صحنه تحولات سیاسی باقی ماند؛ این در حالی بود که عمویش هاشم خان تا سال ۱۹۴۶ و متعاقب او سردار شاه محمود خان و سردار داوود خان عملاً کشور را تا سال ۱۹۶۳ اداره می کردند.

در سال های پس از کشته شدن محمد نادرشاه، محمدهاشم خان صدراعظم که مردی سخت گیر اما پرکار بود، به تدریج قدرت سیاسی را در شخص خود انحصار کرد. زیرا یک برادرش، شاه محمود خان به همان وزارت حربیه اکتفا

نمود و از مداخله در سایر کارهای دولت خودداری می کرد و برادر دیگرش، شاه ولی خان، از وزارت مختاری لندن به وزارت مختاری پاریس تبدیل وظیفه کرده به زندگانی در خارج راضی بود و تنها گاه گاه که صدراعظم به خارج مسافرت می کرد، به کابل آمده وظیفه او را وکالتا بر عهده می گرفت.

سرانجام هاشم خان که برای ۱۳ سال افغانستان را به سمت ثبات هدایت کرده بود، در ماه می سال ۱۹۴۶ به دلیل وضعیت بدصحی از سمت صدارت کناره گرفت و جوانترین برادر یعنی، شاه محمود، جایگزین او شد. در نهایت محمد هاشم خان در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۳ در کابل درگذشت (AKRAMI, 2014: 74).

برنامه سیاسی و خصوصیات حکومتداری صدر اعظم هاشم خان

با توجه به ادامه فعالیت‌های طرفداران امان الله خان که برگشت او را به سلطنت آرزو داشتند و همچنان قتل نادرشاه؛ اهداف اساسی برنامه سیاسی صدارت محمد هاشم خان را در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه جوان، تحکیم سلطنت موروثی در فامیل نادر خان، برقراری نظم و امنیت، تحکیم حاکمیت دولت مرکزی، رفع مناسبات ملوک الطوائفی با مبارزه با زورمندان محلی، تأمین ثبات سیاسی و اجتماعی با سرکوب هر نیروی بالقوه و بالفعل مخالف تشکیل میداد.

برای تحقق اهداف حکومت خود که متوجه حفظ سلطنت از طریق حاکمیت مطلق دولت با لای مردم بود، هاشم خان از انضباط و استبداد بود کار می گرفت. از دموکراسی، جنبش‌های روشنفکری و آزادی بیان سخت می‌ترسید و هرگز اجازه نشر مطبوعات آزاد را الی اخیر وظیفه‌اش نداد. بیجهت نیست که به باور بسیاری از منتقدان، هاشم خان مدیری توانا اما مستبد بود که نظم را در سراسر کشور از طریق یک دولت مرکزی قوی و یک پولیس مخفی ضبط احوالات بی رحم با اقدامات خشونت آمیز حفظ میکرد.

او در آغاز توجه خود را به عرصه‌های روابط بین‌الملل، حفظ امنیت و نهاد اداری کشور معطوف داشت. جراید که در زمان زمام‌داری وی چاپ می‌رسید اصلاح و انیس بود که دولتی بودند. در ولایت هرات گاه گاهی روزنامه به نام اتفاق اسلام و در مزارشریف به نام بیدار چاپ می‌رسید که آنهم دولتی بودند.

از استبداد و به زندان انداختن او نه تنها مردم بلکه در خانواده سلطنتی اختلافات به وجود آمد. او در دوران حکومت خویش نمی‌خواست هیچ اثری از جنبش‌های روشنفکری دیده شود. او در نخستین روزهای حکومت خویش در برچیدن افراد روشن ضمیر دوره امانیه آغاز نمود. ژورنالیستان مانند محی الدین انیس، مدیر مسئول و صاحب امتیاز روزنامه انیس نخستین جریده آزاد و مستقل افغانستان، عبدالحی داوی، مدیر مسئول روزنامه امان افغان و یکی از پیشتازان جنبش مشروطیت، عبدالرحمن لودین یکی دیگر از ژورنالیستان کشور که از پیشتازان مشروطیت و یکی از همکاران روزنامه سراج الاخبار بود دستگیر و روانه زندان شدند.

او از نقش روشنفکران و از آزادی عقیده و بیان بیم داشت و در دورهٔ صدارت خود هرگز تمایل نداشت مطبوعات قدرت عملی آزادانه داشته باشند. بدین ترتیب در این دوران جراید و روزنامه‌هایی دولتی چون اصلاح و انیس در کابل، و نشریاتی رسمی که صرفاً در مورد اهداف و برنامه‌های دولت قلم زده و از نشرات دستوری تبعیت می‌کردند، در ولایات دیگر مشغول به فعالیت بودند.

در این ضمن شورشی در زمین داور قندهار رخ داد که انگیزه آن تحریک مردم از جانب صاحبان رسوخ علیه معارف بود و با بمباران فضایی در هم کوبیده شد. از آنجا که محمد هاشم خان در مملکت داری به تقویت و استحکام دولت مرکزی در برابر ارباب رسوخ متمایل بود، یک تعداد از سران سرکش قبایلی را از جمله ملک قیس از خوگيانی ننگرهار زندانی و تبعید ساخته و برخی را

چون محمد حسن خان مومند در کابل زیر مراقبت گرفت. (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۶۸۸-۶۸۹)

هاشم خان طی دوران طولانی ۱۷ سال صدارت خود تا حد زیادی توانست ثبات داخلی را که نادرشاه برای افغانستان به ارمغان آورده بود حفظ کند. باوجود آن صدارت او با چند شورش بزرگ مورد محک و آزمایش قرار گرفت. پایدارترین مشکل دولت افغانستان در دوران حکومت هاشم خان شورش قبیله پشتون تبار افریدی در ماورای خط دیورند در برابر هند برتانوی بود. دولت افغانستان در میانه نبرد مرگبار قبایل پشتون علیه انگلیسی ها گرفتار شده بود، که در نهایت به آتش بس ختم شد.

سردار شاه محمود خان

سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر شاه، کاکای محمد ظاهر شاه در ماه می سال ۱۹۴۶ صدر اعظم افغانستان شد و تا هفتم سپتمبر ۱۹۵۳ در این مقام برای هفت سال حکومت کرد.



به روایت میر محمد صدیق فرهنگ، شاه محمود خان کوچکترین پسر سردار محمد یوسف خان و در دربار امیر حبیب الله خان مانند سایر برادرانش صاحب رتبه و عنوان

شد. در جنگ استقلال در محاذ پیوار در برابر نیروی بریتانیا با موفقیت مقابله کرد. راجع به نقش او در دوره شاهی محمد نادرشاه و صادرات محمد هاشم خان، در بین برادران، وظیفه حفظ امنیت و سرکوب مخالفان را برعهده داشت و این کار را با شدت انجام داد.

برنامه سیاسی و خصوصیات حکومتداری صدر اعظم شاه محمود خان

هنگامی که شاه محمود خان در جامعه یی که سختگیری های صدارت محمد هاشم خان افراشد را با سینه های تراکم کرده از انزجار به خاموشی نشانده بود، به صدارت رسید، می توان گفت که عصر نوینی در نحوه حکومتداری دوران سلطنت محمد ظاهر شاه گشوده شد.

با احراز مقام صدارت، شاه محمود خان خط مشی را در پیش گرفت که جوهر آن شامل سیاستهای آشتی جویانه با مخالفین و منتقدین حکومت بود که بر

مبنای آن زندانیان سیاسی آزاد شدند و شکنجه در زندان ها ممنوع شد. در این زمان بسیاری از زندانیان سیاسی از جمله اعضای خانواده غلام محمد خان چرخي و همچنین محصلینی از زندان آزاد شدند که به دلیل حمله به سفارت بریتانیا در سال ۱۹۳۳ زندانی شده بودند.

در عین حال توجه موصوف به دموکراسی معطوف شد. شاه و صدراعظم در بیانیه هایشان از دموکراسی صحبت کرده و اصلاحاتی را در این جهت به مردم وعده دادند. برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد و ایجاد شورای ملی دموکراتیک جدید در سال ۱۹۴۹ از اقدامات مهم این زمان بود. به زودی پارلمان لیبرال یا شورای ملی جدید قوانینی را برای مجاز شمردن آزادی مطبوعات تصویب کرد که نشریات آزاد و مستقل از طرف اشخاص و محافل مختلف اجازه یافتند و منجر به ایجاد چندین روزنامه گردید. سه روزنامه اصلی، یعنی وطن، انگار، و ندای خلق همگی آشکارا از سیاست های دولت انتقاد می کردند. شخصیت‌هایی که پیشینه ناسازگاری با نظام استبدادی داشتند و طرفدار حکومت مشروطه بودند، موقع فعالیت آشکار یافتند.

شورای ملی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ فعالیت داشت. از این رو به گفته برخی روایات به او لقب «پدر دموکراسی» داده شد چون گام‌هایی چند در جهت تبدیل یک دولت خودکامه به دولت مشروطه برداشت. انتخابات ۱۹۴۹ شورای ملی نسبتاً آزاد تحت صدرات شاه محمود خان، در پاسخ به جنبش جوانانی عمدتاً از طبقه متوسط که خواهان اصلاحات بودند برگزار شد.

در ۱۳۲۶ خ/ ۱۹۴۷ انتخاباتی برای شاروالیها برگزار شد. انجنیر غلام محمد فرهاد بحیث اولین شاروال انتخابی کابل به عصری سازی شهر اقدام کرد که جاده میوند و جاده نادر پشتون یادگار اقدامات آن دوره محسوب میگردد.

دو سال بعد، انتخابات مشابهی برای شورای ملی تدویر یافت. مجلس شورای ملی زیر نفوذ اکثریت دموکرات‌های لیبرال قرار داشت که برای سلطنت مشروطه ایستادگی کردند. احتمالاً در ۱۳۲۹ خ/ ۱۹۵۰، قانون رسانه‌های آزاد تصویب شد و دوره‌ای از جوشش سیاسی به وجود آمد که تعدادی از هفته‌نامه‌های خصوصی کوشیدند رؤیاهای روشنفکران لیبرال را به تصویر بکشند. با این حال، این نشریه‌ها، به میزان چشم‌گیری به عنوان انجمن‌های تازه شکل‌گرفته، احزاب سیاسی کم‌وبیش سازمان‌یافته بودند تا ابزارهای تبلیغات در میان جمعیت بیشتر بی‌سواد. اعضای اصلاح‌طلب شورا از طریق رسانه‌ها به مبلغان آزاد واقعیتهای جامعه تبدیل شدند که شاه و صدراعظم احساس کردند که با این وضعیت به ادامه پیشبرد حکومت، آزادنیستند. (دوپری، ۱۹۸۰، صص ۴۹۸-۴۹۴).

دومین قانون مطبوعات به سال ۱۹۵۰ در شرایطی در افغانستان نافذ گردید که کشور بار دیگر آستان تحولات سیاسی- اجتماعی شده بود. انفاذ این قانون نه تنها زمینه فعالی محدود نشریه‌های غیر دولتی را به وجود آورد؛ بلکه درجهت دیگر روشنفکران و رده‌های آموزش دیده کشور عملاً آماده شده بودند تا هسته‌های سازمان‌های سیاسی خود را پایه‌گذاری کنند.

نشریه‌های انگار، ندای خلق، وطن، نیلاب، ولس، و آینه، مطبوعات آزاد و غیر دولتی این دوره به شمار می‌آیند که در شهر کابل به نشر می‌رسیدند. به همین‌گونه نشریه غیر دولتی اتوم در شهر مینه مرکز ولایت فاریاب به چاپ می‌رسید. نشریه‌های دولتی پامیر، صدای ملت، پیام افغان، الفبا، و ژوندون نیز در این دوره در مرکز ولایات کشور به نشرات آغاز کردند که بیانگر دیدگاه‌ها و سلیقه‌های سیاسی- اجتماعی دولت بودند.

دردوران شاه محمود خان نخستین بار نشریه های حزبی درکشور به وجود آمد. در این دوره درافغانستان تلاش هایی نیز در جهت ایجاد احزاب و سازمانهای سیاسی به وجود آمده بود. چنان که « ویش زلیان » یا جوانان بیدار نخستین حلقهء سیاسی بود که در کابل پایه گذاری گردید. نشریهء انگار به مدیریت مسوول فیض محمد انگار و ولس به مدیریت مسوول گل پاچا الفت ارگان های نشراتی ویش زلیان بودند.

حزب یا حلقهء سیاسی وطن نشریه ء وطن را به مدیریت مسوول میر غلام محمد غبار انتشار می داد و به همین گونه نشریه ء ندای خلق ارگان نشراتی حزب خلق بود که به صاحب امتیازی دکتر محمودی به نشرات آغاز کرد.

میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد : هرچند این هر سه جمعیت [ویش زلیان، حزب وطن و حزب خلق] اصولاً از دموکراسی به شکل دولت شاهی مشروطه طرفداری می کردند ؛ اما ازنگاه اسلوب و نحوهء تبلیغات تفاوتهای بارزی در بین ایشان به نظر می رسید. به این معنی که مضامین " وطن " و " ولس " معتدل و استدالی و طرز بیان " ندای خلق " تند جذباتی و بود، درحالی که " انگار " اسلوب خاصی نداشت.»

این نشریه ها چنان کانونهای پرورش افکار سیاسی توانستند یک نسل سیاسی درکشور را پرورش دهند. نسل سیاسی پرورش یافته به وسیلهء این نشریه ها بعداً درویداد های سیاسی - اجتماعی دههء دموکراسی (1963-1973) نیز نقش برجسته یی داشتند . حتی می توان گفت که مبارزات سیاسی و مطبوعات سیاسی دهه ء دموکراسی ادامهء همان تجربه های سیاسی دوران شاه محمود خان است.

آگاهی و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان درارتباط به مفاهیم حزب سیاسی و مبارزه سیاسی سازمان یافته به وسیله همین نشریه ها دست کم در میان اقشار آموزش دیده کشور گسترش پیدا کرد.

شاه محمود خان که برای نقشش در اداره کشور به عنوان صدراعظمی موقتی و لیبرال به سرعت محبوبیت پیدا کرد، نظام سیاسی را باز و تغییراتی دموکراتیک به ارمغان آورد. در این زمان، محمد ظاهرشاه، که ۳۲ ساله بود و تا کنون بیشتر در قالب پادشاهی تشریفاتی مقام داشت نیز، شروع به ایفای نقشی فعالتر در سیاست افغانستان کرد.

در سال ۱۹۴۹ چون موقع انتخابات شورا فرا رسید، حکومت از مداخله در آن به طوری که در عصر صدراعظم گذشته معمول بود، خودداری نمود و در شهر کابل به پیشنهاد سید قاسم رشتیا رئیس مستقل مطبوعات، ریاست بلدیّه را مأمور ساخت تا انتخاب دو نفر وکیل را برای مجلس شورا بر نمونه انتخابات بلدی به گونه کتبی و سری اجرا نماید. انتشار این خبر شوق و هیجان زایدالوصفی را در بین مردم، به ویژه قشر جوان و روشنفکر که از اختناق طولانی به جان رسیده و چنین تحولی را تقاضا داشت، ایجاد نمود.

در بحبوحه انتخابات هرچند دکتر عبدالرحمان محمودی آزادی خواه رک گوی و تندرو محاکمه و محکوم به زندان شد، اما پیش از انتخابات رهایی یافت و همراه با میر غلام محمد غبار آزادی خواه با سابقه با اکثریت قابل ملاحظه تقریباً چهارده هزار رای در برابر شش هزار رای از شهر کابل به عضویت شورا انتخاب شد.

تا اینجای کار در فضای اعتماد بین حکومت و مردم پیش می رفت و فکر می شد که مسئله ریاست شورا هم در چنین هوا و فضا بدون مداخله دولت به رای آزاد و کلاء حل خواهد شد؛ اما درست در چنین وقتی حکومت از اقبال

عامه به کاندیدهای آزادی خواه خصوصا در شهر کابل گرفتار خوف و هراس شد و برای آنکه تسلط خود را بر شورا به کلی از دست نداده باشد، عبدالهادی خان داودی را که به عنوان سرمنشی شاه کار می کرد، از ده سبز به کالت رساند و نامزد ریاست شورا ساخت.

این پیش آمد فضای اعتمادی که به آن اشاره شد را مجددا با بدگمانی متقابل مکدر ساخت و وکلاء با بی میلی به ریاست عبدالهادی خان تن در دادند. به هرروی، در داخل مجلس وکلاء به زودی در سه دسته صف بندی نمودند و هر چند قسمت بیشتر وقت شورا به کشمکش در بین سه گروه سپری شد، اما مجلس موفق شد که در سال ۱۹۵۰ قانون مطبوعات را که برای جراید غیر دولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می داد، به تصویب برساند و حکومت را وارد ساخت تا بیگار را کاهش داده و حواله غله را به تدریج از بین بردارد.

از نظر قدمت تاریخی اولین حلقه ای که به میان آمد، “ویش زلیان” بود که در تاسیس آن نویسندگان پشتو زبان چون گل پاچا الفت، قیام الدین خادم، عبدالرئوف بینوا، فیض محمد انگار، غلام حسین صافی، نور محمد تره کی و حاجی محمد انور اچکزایی سهم داشتند. جراید انگار و وُلس یکی بعد از دیگر سخنگوی این جمعیت بود. حلقه دوم اما در محور جریده وطن تشکیل شد و بنیان گذاران آن میرغلام محمد غبار، سرور جويا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمد خان، نورالحق خان و میرمحمد صدیق فرهنگ بودند. از نظر مناسبات با قوه حاکمه، ویش زلیان یا بعضی از اعضای آن با محمد داوود خان وابستگی داشتند، در حالی که دو جمعیت دیگر از این ناحیه مستقل بودند.

همچنین جمعیت نیمه سری و نیمه علنی دیگری با عنوان اتحادیه آزادی پشتونستان پی ریزی شد که رهبر ظاهری آن غلام حیدر خان عدالت، اما بنیان گذار واقعی آن محمد داود خان بود. هم زمان و موازی با این جمعیت ها،

محصلان پوهنتون و مکاتب عالی پایتخت نیز اتحادیه محصلین را تاسیس نموده بر دولت فشار آوردند تا آن را به رسمیت بشناسد. (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۷۲۲-۷۱۸)

به طور کل، در رابطه با تاثیر این جنبش های سیاسی در کشور غلام محمد غبار چنین نقل کرده است که روی هم رفته فعالیت احزاب سیاسی، جراید حزبی، اتحادیه محصلین، اپوزیسیون پارلمانی، و تظاهرات انتخاباتی ظرف چند سال محدود از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱) تاثیر عظیمی در انزهان و نفوذ مردم در رژیم سیاسی و در سیستم اقتصادی و اجتماعی افغانستان نمود.

خواسته های آزادی خواهی و دموکراسی در کشور، زیر این تاثیر وسعت یافت و همچنان قوه های ملی و دموکراسی در حیات عامه فعال گردید، راه افکار جدید جدید در مناسبات اجتماعی باز شد. همچنین در محافل روشنفکران ایدئولوژی های متنوع و نوین معاصر مطرح گردید، و به این ترتیب در حیات سیاسی داخلی افغانستان تطور و تحولی ایجاد شد. این تحول منحصر به پایتخت نبود بلکه دایره شعاع آن تا ولایات دور دست کشور کشیده می شد.

این نهضت سیاسی در افغانستان، الغای امتیاز و انحصار سیاسی خانواده حکمران کشور و ابطال امتیاز و انحصار اقتصادی سرمایه بزرگ را می خواستند. لغو رژیم آریستوکراسی و اولیگارشی و آزادی و مساوات عمومی را طلب می کردند. این جنبش از منافع دهقان، پیشه ور، کارگر، و مامور پایین رتبه سخن می راند و در سیاست خارجی بی طرفی مثبت کشور را شعار می داد. از آن جمله برای اولین بار جریده وطن از تقویه جهان سوم و از سیاست عدم انسلاک فعال سخن گفت.

در کتاب "شاه سابق محمد ظاهرشاه" نوشته شهرت ننگیال (۱۳۷۹ هـ ش، پشاور) میخوانیم که "جای شک نیست اعلیحضرت برای تحولات جدید و تحکیم دموکراسی در وطن با اخلاص و صمیمیت راهگشائی میکردند. اعلیحضرت به رهبر حزب وطن شادروان میر غلام محمد غبار به صراحت گفته بود که بعد از حکومت شاه محمود خان در رابطه به حکومت ملی خارج از خانواده سلطنتی کارهای جدی انجام بدهد و آن حکومت تحت رهبری او مرحوم غبار به میان خواهد آمد" (شهرت ننگیال ص ۱۴).

اما چون شاه محمود خان اعتقاد راسخ به اصول مشروطیت نداشت، به زودی مردد شد و دوباره درصدد سلب آزادی ها برآمد. بدین ترتیب تجربه مطبوعات آزاد در این دوره عمر درازی نداشت و در سال 1951 نه تنها دروازه های تمام این نشریه ها بدون هیچگونه دلایل قانونی به وسیله دولت بسته شد بلکه احزاب و سازمانهای سیاسی نیز منحل گردیدند. دولت براین هم بسنده نکرد و شماری از اعضای رهبری سازمانها و احزاب سیاسی وطن، خلق و ویش زلیان را دستگیر و به زندان افکند. بدینگونه تا ده سال دیگر در دوره صدارت داودخان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمانهای سیاسی بی بهره باقی ماند و دروازه زندانها دوباره به روی مشروطه خواهان باز گردید. "معذالک زندان سیاسی در دوره او با زندان سیاسی قبل و بعد از او تفاوت داشت و طرز اداره عصری تر و متمدن تر نمایندگی می کرد." (صدیق فرهنگ، ۱۳۹۰: ۷۲۳)

گرچه سلطنت تمام این جنبش ها را معدوم کرد ولی قادر نبود تاثیر آن ها را از جامعه افغانی محو و مملکت را به حالت جامد و ساکت سابق برگرداند. شاه محمود خان در سپتامبر ۱۹۵۳ استعفا نمود و شش سال بعد در سال ۱۹۵۹ با یک حمله قلبی در ولایت بغلان وفات کرد. (غبار، ۱۳۹۰: ۲۸۷)

سیاست خارجی افغانستان در صدارت شاه محمود خان

افغانستان که قبلاً در ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۴ عضویت جامعه ملل را پذیرفته بود، اکنون در نوامبر ۱۹۴۶ عضو سازمان ملل گردید. اما در رابطه با سایر مناسبات افغانستان در این دوران می توان گفت، حکومت شاه محمود در اوایل ظهور خود، موافقتنامه مسائل سرحدی را در تابستان ۱۹۴۶ با اتحاد شوروی امضا نمود و در آپریل ۱۹۴۷ موافقتنامه مبادله مخابرات را با دولت مذکور تصدیق کرد.

در همین سال هیئت افغانی به غرض روشن کردن سرحدات خشکه مملکتین به تاشکند عزیمت کردند. یک سال بعد در سپتامبر ۱۹۴۸ پروتکل تحدید سرحد بین دولتین امضا شد. همچنین روابط تجاری افغانستان و شوروی توسط موافقتنامه های مبادله اموال و تادیات سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۵۰ تنظیم گردید و به این صورت مناسبات همجواری به شکل خاموش و آرام ادامه یافت.

از دیگر سو، در ۲۶ مارچ ۱۹۳۶ افغانستان با ایالات متحده آمریکا روابط سیاسی برقرار کرده و در جولای ۱۹۴۲ نمایندگی دولت آمریکا در کابل افتتاح شد. حکومت شاه محمود خان در مارچ ۱۹۴۶ قرارداد پروژه هلمند را با کمپانی آمریکایی موريسن کنودسن امضا کرد. در سال ۱۹۴۸ نیز نمایندگان سیاسی ایالات متحده و افغانستان در پایتخت های یکدیگر پذیرفته شدند. در سال ۱۹۴۹ نیز بانک واردات و صادرات ایالات متحده قرضه ای بیست و یک میلیون دالری به افغانستان پرداخت کرد و حکومت شاه محمود خان در آپریل ۱۹۵۰ قرارداد کمپنی موريسن را تجدید نمود. حکومت شاه محمود خان در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامه همکاری اقتصادی و تخنیکي نیز با ایالات متحده امضا کرد. در جنوری ۱۹۵۲ نیز موافقتنامه امنیت مشترک بین طرفین امضا شد. همچنین در جون ۱۹۵۳ موافقتنامه همکاری تخنیکي پروژوی بین دولتین به امضا رسید.

در رابطه با روابط انگلستان و افغانستان می توان گفت یک سال پیش از ختم جنگ جهانی دوم شکل کهنه خود را از دست داده بود و دوره جدید دیپلماسی در کشور آغاز شده بود. در سال ۱۹۴۴ لیسه غازی کابل به دست معلمین انگلیسی سپرده شد و هم متخصصین انگلیسی در شعب رادیو کابل، فابریکه نساجی و غیره گماشته شدند و دولت انگلیس پس از ترک گفتن هندوستان در ۱۹۴۸ به ارتقای نمایندگان دولتی از وزارت مختاری به سویه سفارت کبری موافقت نمود.

همچنین حکومت شاه محمود خان در ۱۹۴۷ معاهده ای با دولت سویدن بست و در سال ۱۹۴۹ نیز پروتکل هوایی با حکومت ایران امضا کرد. در سال ۱۹۵۰ نمایندگی سیاسی کوامنتانگ را در کابل مسدود و در جنوری همین سال جمهوریت مردم چین را به رسمیت شناخت. همچنین در همین سال معاهده مؤدت را با دولت جمهوری هندوستان امضا و قراردادهای مؤدت با حکومت های اردن، لبنان، اندوزی و سوریه را عقد کرد. نمایندگان سیاسی افغانستان و دولت مصر نیز در کابل و قاهره به درجه سفیر کبیر ارتقا یافتند.

در این میانه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ بین افغانستان و حکومت ایران بر سر موضوع آب هلمند مشاجره دوام داشت و کمیسیون میانجی دول ایالات متحده، کانادا و چیلی از حل قاطع قضیه عاجز ماندند. حکومت افغانستان هیات فرهنگی ایران (به ریاست علی اصغر حکمت) را در سال ۱۹۴۷ در کابل دوستانه پذیرفت و هم در سال ۱۹۵۱ از موقف ایران ضد قرارداد کمپانی نفت حمایت نمود. (غبار، ۱۳۹۴: ۲۳۹-۲۴۱)

اما پس از سال ۱۹۴۷، مسئله پشتونستان به یک مسئله اساسی سیاست های خارجی افغانستان تبدیل شد. این موضوع برای اعضای خانواده سلطنتی یک مسئله عاطفی و ملی تلقی میگردید زیرا پدر بزرگ ظاهر شاه، سردار سلطان محمد خان، برادر امیر دوست محمد خان، آخرین حکمرانی افغانها را در

پيشاور داشت كه سيك ها او را در سال ۱۸۳۴ تحت رهبري رنجيت سينگ بيرون راندد. و پيشاور به طور كامل از افغانستان جدا گرديده و بعدا در ۱۸۳۵ در قلمرو هند برتانيائي، و متعاقبا در ۱۹۴۷ شامل قلمرو پاكستان شد.

مسئله پشتونستان نيز نقش به سزايي در جنگ قدرت در داخل خاندان سلطنتي داشت. سردار داوود، پسر عموي شاه از اين مسئله بر ضد سردار شاه محمود خان، صدراعظم وقت، استفاده كرد. شاه محمود در طول جنگ جهاني دوم، با دولت هند برتانيائي همكاري نزديك داشت و به آرام كردن قبائل در مرز افغانستان و جلوگيري از پيوستن آنها به خيزش هاي پشتون در هند برتانوي كمك كرد. بدين خاطر از نظر اكثر اعضاي جوان خانواده سلطنتي، شاه محمود خان براي اجراي سياست پشتونستان مناسب نبود.

بنابراين داود براي جانشيني عموي خود نياز به تقويت و ترويج موضوع پشتونستان داشت. بدين ترتيب داود و حاميانش سعي كردند اين موضوع را به عنوان مهمترين مسئله ملي به تصوير بكشند.

اما آنگونه كه ميرمحمد صديق فرهنگ در اين رابطه شرح داده است، تحول مهمي كه در دوره صدارت شاه محمود خان در صحنه سياست جهاني رخ داد، آغاز عمليه آزادي مستعمرات كشورهاي غربي و در قدم اول، نيم قاره هند بود. با آغاز جنگ دوم جهاني و اوج گيري مخالفت عامه در هند، انگليسي ها براي اولين بار مسئله آزادي اين كشور را به طور جدي مورد مطالعه قرار دادند و در سال ۱۹۴۲ سِر استيفر دكرپس، از رهبران حزب كارگر را كه از هواخواهان آزادي هند بود جهت گفتگو با رهبران ملي به آن كشور فرستاد.

شاه محمود خان در سال ۱۹۴۶ به لندن سفر كرد، اما درخواست او براي بازگرداندن پشتونستان به افغانستان، يا هرگونه مذاكره در اين مورد رد شد،

زیرا نایب السلطنه هند، لرد لوئیس مونت باتن، پشتونستان را "نقطه خطر بزرگ در هند" می دانست و برای او این یک موضوع داخلی هند بود. رد درخواست افغانستان توسط برتانیه شکست عمیقی برای نسل قدیمی خاندان سلطنتی افغانستان بود و موقعیت سردار داود را تقویت کرد.

اما حمایت هند و اتحاد جماهیر شوروی از موضوع پشتونستان نیز موقعیت شاه محمود را تقویت کرد، زیرا این موضوع جنبه بین المللی به خود گرفت. با این وجود، اعضای خاندان سلطنتی به درجات مختلف از مسئله پشتونستان حمایت کردند و پشتونستان را به عنوان اساس دیدگاه ها و مانورهای سیاسی خود پذیرفتند. این موضوع نیرویی محرک برای ناسیونالیسم پشتون و وسیله ای برای تحکیم قدرت خاندان سلطنتی بود. (Bezhan, 2014: 199-200)

هر چند در اواخر سال مذکور نجیب الله خان وزیر معارف افغانستان به کراچی رفته با مقامات پاکستانی از جمله محمدعلی جناح رئیس دولت پاکستان در این باره مذاکره کرد و جناح وعده داد که در وضع نیمه آزاد قبائلیان تغییری روی نخواهد داد، اما اختلاف اصلی در بین دو کشور به جا ماند و چون در ماه مارچ سال ۱۹۴۹ حکومت پاکستان مناطق قبایل نشین را جزئی لایتجزی پاکستان خواند، حکومت افغانستان این ادعا را نقض وعده محمدعلی جناح شمرد و بر آن اعتراض کرد.

متعاقب آن در ماه جون همان سال، طیارات جنگی پاکستان عمداً یا سهواً بر قریه مغلگی در ولایت جنوبی افغانستان بمباران کرده ۲۳ نفر را به قتل رساندند. در اثر این حادثه دولت افغانستان لویه جرگه را دعوت کرد و تمام معاهدات استعماری با انگلستان را منجمه معاهده سال ۱۹۲۱ کابل را که تأیید معاهده دیورند بود لغو نمود.

تشدید بحران اقتصادی کشور در دوران جنگ جهانی، توأم با اختناق سیاسی باعث نارضایتی عمیق مردم گردیده بود، از دیگر سو، قوت روز افزون کشورهای سوسیالیستی و آزادی روز افزون کشورهای مستعمره با پیروزی جنبش های دموکراتیک و آزادی خواهانه در کشورهای زیادی و تضعیف ممالک استعماری به شمول دولت انگلیس باعث می گردید تا سیاست داخلی و خارجی دولت افغانستان تعدیل گردد. با وجود فضای نسبتاً آزاد سیاسی اجتماعی وقت، بازهم روندِ جریان‌ات سیاسی به نارضایتی و بی اعتمادی عامه مردم منجر شد و در نتیجه در سپتامبر ۱۹۵۳ شاه محمود خان صدراعظم به دلایل صحتی استعفا داده و سردار محمد داوود خان به عنوان صدراعظم جدید جایگزین وی شد.

باید گفت شاه محمود خان که آخرین برادر نادرخان بود، در زمان صدارت خود ثبات درازمدتی را در کشور بوجود آورد. اگرچه شاه محمود خان لیبرال منش و طرفدار پیشرفت بود، اما محتاط پیش رفته و سیاست های محافظه کارانه را دنبال می کرد.

در هر صورت، با وجود اینکه دوره سلطنت شاه محمود خان با ثبات و صلح همراه بود، اما پیشرفت اقتصادی کند بود و مردم به طور فزاینده ای از دولت ناامید شده بودند. بنابراین در نتیجه کشمکشی که در شورا بین وکلای اصلاح طلب و محافظه کار رخ داد، اوضاع مجدداً رو به تنش رفته فضای سیاسی را مجدداً به سمت بدبینی و بی اعتمادی سوق داد.



سردار محمد داوود خان

محمد داوود خان پسر سردار محمد عزیز خان (برادر اندر محمد نادرشاه و برادر عینی سردار محمد هاشم خان) است. او در سال 1287 شمسی (18 جولای سال 1909) در کابل تولد شد. در سال 1311 شمسی به فرانسه رفت. پس از بازگشت به افغانستان (1310)، کورس های نظامی کوتاه مدت یک ساله را به پایان رساند.



از سن نوجوانی به وظایف مهم نظامی و اداری گماشته شد. در سال 1311 در حالی که 24 سال داشت و یک سال از بازگشت وی به افغانستان سپری شده بود، جنرال شد. در سال 1314 فرقه مشر اول (تورنجنرال) نایب الحکومه و قوماندان عسکری قندهار و فراه، در سال 1317 قوماندان عسکری، نایب الحکومه حکومت اعلی مشرقی، در سال 1318 قوماندان قوای مرکز و مکتب حربی، در سال 1325 که 38 سال داشت، وزیر دفاع، و در سال 1326 به حیث سفیر افغانستان در فرانسه مقرر شد. در سال 1328 به افغانستان بازگشت و دوباره سمت وزیر حربیه را گرفت. سردار داوود خان در 16 سنبله 1332 معادل سپتامبر 1953 صدر اعظم افغانستان شد که در غیاب شاه کفالت او را نیز انجام می داد.

چنین وظایف مهم که همواره با امر و دادن دستور و نبود مانع و مخالف همراه بود، شخصیت او را طوری شکل داد که در بازشناسی حکومتداری، پیوند داشتن با قدرت و خصایل اداری و شخصی او حایز اهمیت است.

رؤس مهم سیاست حکومت سردار محمد داوود خان:

الف : در امور داخلی:

- تکیه به ساختار دیکتاتور مآبانه و موقع ندادن به فعالیت سیاسی- فرهنگی نیروی مخالف، موقع ندادن به آزادی هایی که سیاست حکومت را به اعتراض و انتقاد بگیرند؛

- سعی در جهت ایجاد نوآوری های اقتصادی، اجتماعی، نظامی و افزایش مکاتب.

محمد داوود خان رویکرد سرکوب گرانه حکومت پیشین را گسترش داد. قدرت عملی و صدور دستورها در دست او متمرکز بود. پس از محمد داوود خان، برادرش سردار محمد نعیم خان که سمت معاونت او را به عهده داشت، اداره امور را سمت می داد. بقیه وزرا و حکام و کارمندان دولت، اطاعت گران اوامر او و اجراکنندگان دستورها و لزوم دیده های سردار بودند. با آن که صدراعظم عملاً شخص قدرتمند حاکمیت بود، اما بنا بر رعایت ظواهر امر و چارچوب مشارکت حکومت سلطنتی، همراه با شاه صحبت و مشوره داشت.

درطول مدت صدارت او، یکی از وزرای مورد اعتماد او عبدالملک خان عبدالرحیم زی، که تا حدودی تشبثات ابتکاری را برای انجام برنامه های صدراعظم در پیش گرفته بود، با بهتان کودتا به محبس فرستاده شد. تعداد دیگری از اشخاص مطرح و صاحب ظرفیت های فرهنگی و سیاسی مشروطه خواهانه، که هنوز زندانی نشده بودند، و تعدادی بدون چنان علایقی نیز روانه زندان شدند. آزار، اذیت و شکنجه های مختلف وجود داشت.

به این ترتیب حکومت او به حقوق فردی اعتنایی نداشت. هیچ گونه مصونیت قانونی نیز رعایت نمی گردید. با آن هم حکومتگران در حالیکه قانون اساسی زمان محمد نادرشاه حاکم بود، طرز حکومت را شاهی مشروطه می نامیدند درحالیکه شورای ملی موجود نبود.

در زمان صدارت او به وضع پاره یی از قوانین پرداخته شد که اوضاع بغرنج و متفاوت از زمانه صدارت محمد هاشم خان متقاضی آن بود. مانند قانون بانک ها، قانون تجارت، قانون امور پولیس، قانون مخابرات و شاهراه ها و ایجاد اردوی منظمتر.

از سال 1955 طرح و تطبیق پلان های پنج ساله آغاز شد. در پلان پنج ساله اول، به رشد زراعت و نیازهای آبرسانی، برق، شاهراه ها پرداخته شد. " در این پلان از جمله سرمایه گذاری نو در حدود 50 درصد به زراعت و آبیاری تخصیص داده شده بود. 14 درصد به مواصلات و انتقالات، 7 درصد به خدمات عامه (معارف و حفظ الصحه) و فقط 3 درصد به صنایع معدن. در نتیجه همان پلان گذاری ها بود که شاهراه های مهم افغانستان احداث گردید.

در عرصه رشد معارف، باید یادآور شد که پلان پنج ساله اول انکشافی در مورد معارف از 1956 تا 1961 به توسعه مکاتب ابتدای متمرکز گردید. در همان سال های تطبیق پلان اول، به تعداد مکاتب ذکور و اناث، موسسات تعلیمی، دارالمعلمین ها در ولایات و فاکولته ها (فاکولته های زراعت و انجنیری در سال 1956) در کابل افزوده شد. در این دوره نخستین پلانگذاری از صد درصد اطفال واجد شرایط شمول در مکتب تنها پنج درصد روانه مکتب شدند.

برای جلب علاقه و تمایل قبایل آن سوی دیورند دو مکتب لیله ثانوی، رحمان بابا و خوشحالخان، در شهر کابل تاسیس شد و زمینه برای تعلیم هزاران نفر از مردم قبایل آن سوی دیورند در کابل مساعد گردید.

مروری بر سه دهه حکومت های خاندانی ۱۹۳۳-۱۹۶۳

دیدیم که با آغاز سلطنت محمد نادرشاه اقدامات جدی در جهت ایجاد یک نظام دولتی مدرن متکی به قانون برداشته شد و تشکیل شورای ملی و مجلس

اعيان فرصت سهمگیری ملت را در دولت میسر نموده بود. اما شهادت نادرخان در یک محیط تعلیمی و روشنفکری صفحه تازه از استبداد و برخورد سختگیرانه با روشنفکران را به میان آورد که پروسه تکامل یک نظام دموکراتیک را با موانع مواجه نمود. دو نفر از اعضای برجسته خاندان سلطنتی، سردار محمد عزیز در جرمنی و اعلیحضرت نادر خان در کابل توسط روشنفکران و اهل معارف به قتل رسیده بودند.

در کتاب "شاه سابق محمد ظاهرشاه" نوشته شهرت ننگیال (۱۳۷۹ ه ش، پشاور) میخوانیم که "جای شک نیست اعلیحضرت برای تحولات جدید و تحکیم دموکراسی در وطن با اخلاص و صمیمیت راهگشائی میکردند. اعلیحضرت به رهبر حزب وطن شادروان میر غلام محمد غبار به صراحت گفته بود که بعد از حکومت شاه محمود خان در رابطه به حکومت ملی خارج از خانواده سلطنتی کارهای جدی انجام بدهد و آن حکومت تحت رهبری او مرحوم غبار به میان خواهد آمد" (شهرت ننگیال ص ۱۴).

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و صدراعظم خانانانی



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه



محمد داوود خان



شاه محمود خان



محمد هاشم خان

دهه دموکراسی

دوکتور محمدیوسف

(این مقاله برای دانش‌نامه‌ی آریانا توسط مهدیزاده

کابلی برشته‌ی تحریر درآمده است.)

محمدیوسف فرزند محمدحسن در سال ۱۲۹۳ هـ ش (۱۹۱۴ میلادی) در کابل به دنیا آمد. اجدادش از یکی از متصرفات دولت سدوزایی (ماوراءالنهر) به کابل مهاجرت کرده بودند. پدرش در دستگاه دولت در رشته حسابداری کار می‌کرد. تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در کابل به پایان برد و



از مکتب نجات فارغ‌التحصیل شد. پیش از جنگ جهانی دوم برای تحصیلات عالی به آلمان رفت و دکترا خود را در رشته فیزیک از دانشگاه کونیگن به‌دست آورد.

پس از بازگشت به افغانستان به‌عنوان استاد در فاکولته ساینس پوهنتون کابل به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۲۲ هـ ش به‌عنوان کفیل (قایم‌مقام) ریاست این پوهنځی منصوب شد و همزمان به تدریس فیزیک و ریاضی در پوهنتون کابل هم‌چنان ادامه داد. در سال ۱۳۲۶ خورشیدی ریاست تدریسات مسلکی وزارت معارف افغانستان را به عهده گرفت. سپس بین سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱، به‌عنوان معین وزارت تعلیم و تربیه منصوب شد. پس از آن به‌عنوان رئیس ارتباطات فرهنگی افغانستان به اروپا رفت و در سال ۱۳۳۲،

ابتدا به عنوان كفيل وزارت معادن و صنايع افغانستان برگزيده شد و سپس از سال ۱۳۳۴ تا پايان سال ۱۳۴۱، در كابينه سردار محمد داود خان وزير معادن و صنايع بود. به گفته مير محمد صديق فرهنگ، «چون مرد كوشا و صاحب مطالعه بود و در عين حال، در علوم بشري هم اطلاعات گسترده به دست آورد و در دستگاه دولتي به عنوان يك نفر وزير فعال و با كفايت تبارز كرد».

در پايان سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۳ ميلادي) محمد داود بعد از ده سال صدارت حاضر به كناره گيري از مقام خود گرديد. در ماه حوت همان سال داکتر محمد يوسف كه به خانواده سلطنت تعلق نداشت، به فرمان شاه صدارت افغانستان شد. يكي از كارهاي اساسي دولت جديد تشكيل كميته بود براي تجديد قانون اساسي. باز به گفته فرهنگ، «وي وظيفه انتقال طرز اداره را از خودكامي به مشروطيت با موفقيت انجام داد».

بدین ترتیب، روند دموکراسی در افغانستان با توشیح قانون اساسی جدید این کشور در اول اکتبر ۱۹۶۴ میلادی پا گرفت. بسیاری بر این نظرند که این قانون یکی از جامعترین و مدرنترین قانون‌های اساسی در منطقه بود که در آن به حقوق و آزادی‌های فردی ارج گذاشته شده، مصونیت مسکن، آزادی مناسک مذهبی، آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب در قانون تسجیل شد، شکنجه، تبعید، سانسور قبل از نشر و تعقیب مخالفین سیاسی ممنوع شد.

با این حال، از آنجایی که داکتر محمد يوسف «تا وقتی که به مقام صدارت نرسیده بود، در جامعه شهرت کافی نداشت؛ زیرا فرد محافظه‌کار بود و با مردم زیاد معاشرت نداشت.» این سبب شد که پس از تصویب قانون اساسی کمیته که برای این منظور پیرامون او گردآمده بودند، زیر تأثیر اختلافات

فكرى و جاه‌طلبى‌هاى شخصى از هم بپاشد و او به تنهائى نتواند در برابر مشكلات شرايط تازه ايستادگى كند.

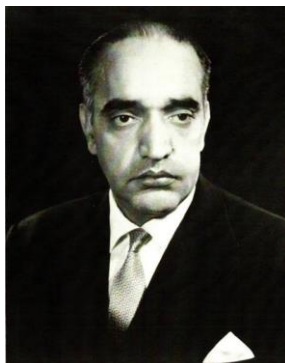
چنان كه، پس از آغاز كار دوره دوازدهم شوراي ملى در اكتوبر ۱۹۶۵، شاه داکتر محمدیوسف را دوباره به مقام صدراعظم نامزد كرد. براساس قانون اساسى جديد، نامزد مقام صدارت تنها پس از كسب رأى اعتماد اكثريت نمايندگان شورا مى‌توانست به اين مقام برگزيده شود. اما جريان انتخاب صدراعظم جديد و كابينه او در شورا به تاريخ بيست‌وسوم عقرب سال ۱۳۴۴ (پنج اكتوبر ۱۹۶۵ ميلادى) با درگيرى خونين ميان نيروهاى امنيتى و تظاهرکنندگانى همراه شد كه مى‌خواستند جلسات رأى اعتماد شورا به اولين حكومت قانون اساسى، علنى دائر گرديده و آنان اجازه داشته باشند در اين جلسات شركت كنند.

تظاهرات سوم عقرب به‌وسيله نيروهاى نظامى سرکوب شد و در آن سه تن كشته و عده زندانى شدند. اين حادثه سبب شد كه فضاي سياسى كشور متشنج شود. سيدقاسم رشتيا، ببرك كارمل و طرفداران او را مسئول حادثه سوم عقرب مى‌دانند. به هر حال، حكومت داکتر محمدیوسف چهار روز بعد از كسب رأى اعتماد مجبور به استعفا شد.

داکتر يوسف، پس از استعفاً از مقام صدارت، بين سال‌هاى ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ به‌عنوان سفير افغانستان در بن اشتغال ورزید. زماني كه كودتاي هفتم ثور ۱۳۵۷ در افغانستان به وقوع پيوست، وي به آلمان پناهنده شد و بر ضد رژيم دمكراتيك خلق به مبارزه پرداخت و هنگام حاكميت برهان‌الدین ربانى در جلسه هرات شركت كرد. داکتر محمدیوسف، در ۲۳ جنورى ۱۹۹۸ ميلادى، در آلمان وفات نمود.

محمد هاشم ميوندوال

محمد هاشم ميوندوال در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه از ۲ نوامبر سال ۱۹۶۵ الی ۱۱ اکتوبر سال ۱۹۶۷ به حیث صدراعظم افغانستان خدمت نمود.



محمد هاشم ميوندوال در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۱۹ میلادی در ولسوالی مقر ولایت غزنی تولد و بعد از

اکمال تعلیمات خویش در کابل، در ریاست مستقل مطبوعات و وزارت امور خارجه خدمات شایانی نمود. دوبار بحیث سفیر کبیر و نماینده خاص افغانستان در پاکستان و همچنان سفیر کبیر و نماینده خاص افغانستان در انگلستان و امریکا ایفای وظیفه نمود.

موصوف در سال ۱۹۶۶ میلادی "جمعیت دموکراتیک مترقی" را تأسیس کرد. جریده "مساوات" ناشر افکار این گروه بود که میوندوال گرداننده و مدیر مسؤول آن بود.

پدرش حاجی عبدالحلیم نام داشت و از قوم دینارخیل بود. به قولی "میوندوال اصلاً از سمرقند و پدرش را بگفته بزرگان منطقه، ملای ازبیک میگفتند."

علی الرغم مشکلات اقتصادی در دوران طفولیت میوندوال تعلیمات ابتدایی خویش را در مقر غزنی آغاز و بعد از نقل مکان به کابل دوره متوسطه را در مکتب غازی شروع و تعلیمات خویش را در مکتب عالی حبیبیه به پایان رسانید.

محمد هاشم میوندوال با بانو سلطانه میوندوال ازدواج نموده بود و فرزند نداشتند.

پس از فراغت از مکتب اولین وظیفه رسمی خویش را در ریاست مستقل مطبوعات شروع کرد. وی در ابتدا "پردیس" تخلص می کرد میوندوال مدتی به حیث مدیر مسؤول جریده انیس و سپس به صفت مدیر مسؤول جریده اتفاق اسلام در هرات توظیف گردید. بعداً به حیث معاون ریاست مستقل مطبوعات مقرر گردید.

در سال ۱۹۴۵ میلادی در ریاست مستقل مطبوعات به حیث مدیر عمومی "اداره دایرة المعارف" بکار گماشته شد در همان سال بحیث معاون ریاست مستقل مطبوعات و مدتی بحیث مشاور مطبوعاتی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه انجام وظیفه نموده و پس از یک سال بحیث رئیس مستقل مطبوعات مقرر گردید.

مدتی بحیث معین سیاسی در وزارت خارجه توظیف و بعداً به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده افغانستان در پاکستان تعین گردید. پس از چندی به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده افغانستان در انگلستان و از آنجا بحیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده افغانستان در ایالات متحده امریکا مقرر گردید. بعد از آن مجدداً بحیث سفیر و نماینده فوق العاده افغانستان در پاکستان به کار گماشته شد.

در سال ۱۹۶۴ میلادی در کابینه داکتر محمد یوسف به حیث وزیر مطبوعات مقرر و پس از آنکه در سال ۱۹۶۵ داکتر یوسف نسبت حادثه سوم عقرب استعفی داد، محمد ظاهر شاه محمد هاشم میوندوال را به تشکیل کابینه مؤلف ساخت و به تاریخ هفتم عقرب میوندوال کابینه خویش را اعلام کرد. میوندوال از تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۶۵ الی ۱۱ اکتوبر سال ۱۹۶۷ میلادی مسؤولیت پُست صدارت عظمی افغانستان را به عهده داشت. در ماه اکتوبر

۱۹۶۷ میلادی نسبت مریضی از مقام صدارت استعفی داده و غرض معالجه و تداوی به خارج از کشور رفت.

در انتخابات دوره سیزدهم شورای ملی در سال ۱۹۶۹ میلادی خود را به حیث نماینده مردم مقرر کاندید ولی برنده نشد. محمدهاشم میوندوال، یکی از سه شخصیت سیاسی جهان بود، که حین بازديدش از پوهنتون کالیفورنیا، در شهر سنتا بار بارا در ۱۳ حمل ۱۳۴۵ هجری شمسی، دوکتورای افتخاری در رشته حقوق برایش اعطا شد.

رئیس پوهنتون سنتا باربارا در وصف محمد هاشم میوندوال گفت: "محمدهاشم میوندوال، محصل ورزیده در علوم سیاسی، اقتصادی، تاریخ و امور دینی است که به عنوان ژورنالیست آغاز به کار کرد. در وزارت های خارجه و اطلاعات و کلتور خدمت نمود و یکی از بانیان نخستین تجربه دموکراسی در افغانستان است".

محمد هاشم میوندوال در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۶۶ میلادی "جمعیت دموکراتیک مترقی افغانستان" را تأسیس کرد و در ماه اگست سال ۱۹۶۶ میلادی مرانامه حزب خویش را، که به اساس سوسیال دموکراسی نوع غربی استوار بود، نشر کرد. ارگان نشراتی جمعیت دموکراتیک مترقی افغانستان "مساوات" نام داشت. صاحب امتیاز جریده "مساوات" عبدالشکور رشاد و مدیر مسؤول آن محمد رحیم الهام بود.

محمد هاشم میوندوال طرفدار عدالت اجتماعی، ملی گرایی و مردم سالاری تحت اداره حکومت شاهی مشروطه بود. خواست وی این بود که هرنوع تغییرات باید مطابق به قوانین دین مبین اسلام و بر اساسات دموکرات و مترقی استوار باشد.

محمد هاشم میوندوال در سال ۱۹۷۳ میلادی مطابق سال ۱۳۵۲ هجری شمسی به اتهام کودتا علیه دولت توسط نبی عظیمی یکی از ضابطان گارد آنزمان توقیف و در ۲۴ سپتمبر سال ۱۹۷۳ میلادی مطابق نهم میزان سال

۱۳۵۲ هجری شمسی در زندان دهمزنگ به قتل رسید. در آن زمان عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله و صمد ازهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله بود.

در شب نهم میزان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی رادیو افغانستان خبر داد که محمد هاشم میوندوال در زندان با نکتایی اش دست به خود کشی زده است. در آن زمان در شهر کابل شایع شد که محمد هاشم میوندوال توسط صمد ازهر رئیس هیئت تحقیق بعد از شکنجه شدید به قتل رسیده است. پیکر میوندوال در تاریکی شب در مکان نامعلومی دفن گردید.
(منبع: ناصراوریا * ۸ می ۲۰۱۸ - تکزاس)

نور احمد اعتمادی

نور احمد اعتمادی (متولد ۳ حوت ۱۲۹۹ قندهار - وفات ۲۵ سنبله ۱۳۵۸)
(سفیر افغانستان در کشورهای
پاکستان، ایتالیا - اتحاد جماهیر
شوروی، وزیر امور خارجه
و صدراعظم افغانستان بود.



وی برای اولین بار از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۵
به عنوان سفیر افغانستان
در پاکستان فعالیت کرد. در سال

۱۹۶۵ به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد و در ۱۰ عقرب ۱۳۴۶ به
مقام صدراعظم رسید. وی در ۱۹ جوزا ۱۳۵۰ برکنار و به عنوان سفیر
افغانستان در ایتالیا منصوب شد. اعتمادی برخلاف بسیاری از سیاستمداران
تحت حاکمیت محمدظاهر شاه پس از کودتای ۲۶ سرطان که طی آن نظام
جمهوری به قیادت محمد داوود خان تأسیس شد، تا سال ۱۹۷۶ به عنوان
سفیر در اتحادیه جماهیر شوروی فعالیت کرد. وی سپس تا سال ۱۹۷۸ برای
بار دوم به عنوان سفیر در پاکستان منصوب شد.

پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، اعتمادی همانند بسیاری از سیاستمداران
حکومت های سابق دستگیر و به زندان پلچرخ انداخته شد و در آنجا اعدام
شد.

در زمان صدارت اعتمادی از یکطرف نظر به خرابی اوضاع اقتصادی کشور و بخصوص فقر شدید نفوس دهاتی بشدت و از جانب دیگر اعتراضات دوامدار محصلان و ناکامی حکومت در مقابله با آنها سبب سقوط حکومت او شد.

داکتر عبدالظاهر

داکتر عبدالظاهر فرزند مرحوم عبدالقادر ابراهيم خيل، به تاريخ ۳ می سال ۱۹۱۰ در ولايت لغمان دیده به جهان گشود. بعد از ختم دوره ابتدائيه، دوره متوسطه و عالی را در مکتب حبيبيه به اتمام رسانيد و متعاقباً غرض کسب تحصیلات عالی عازم ایالات متحده امریکا گردید. داکتر ظاهر اسناد تحصیلات طبی خویش را از پوهنتون های معتبر امریکایی (کلمبيا) و (جان هاپکنز)



کسب و سند تخصص جراحی را از پوهنتون پنسلوانیا بدست آورد. داکتر ظاهر بعد از ختم تحصیلات عالی و کسب دوکتورا در طبابت، به وطن عودت و به حیث سرطبيب شفاخانه شاروالی کابل به خدمت مشغول شد. وی داکتر مخصوص محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان نیز بود.

بعد از مدتی به حیث معین وزارت صحت عامه مقرر شد که همزمان کفالت ریاست دیپوهای ادویه را نیز به عهده داشت.

گرچه داکتر عبدالظاهر کار را به حیث داکتر آغاز کرد ولی در نهایت پا به عرصه سیاست گذاشت. زمانی به حیث سفیر افغانستان در ایتالیا و مدتی هم به حیث سفیر افغانستان در کراچی ایفای وظیفه نمود.

بعداً از این مقام استعفی داده و از طریق انتخابات آزاد، به حیث وکیل مردم ولایت لغمان به شورای ملی راه یافت و در آنجا به اتفاق آرای وکلا به حیث رئیس ولسی جرگه برگزیده شد.

داکتر عبدالظاهر در کابینه داکتر محمد یوسف خان به صفت وزیر صحت عامه و معاون صدراعظم خدمت نمود.

بعد از استعفی نوراحمد اعتمادی صدراعظم وقت، داکتر عبدالظاهر از طرف محمد ظاهر شاه به تشکیل کابینه توفیف، که بعد از اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه به حیث صدراعظم افغانستان آغاز به کار نمود.

داکتر ظاهر از تاریخ ۹ جون سال ۱۹۷۱ الی ۱۲ نومبر سال ۱۹۷۲ به حیث صدراعظم افغانستان ایفای وظیفه کرد.

متأسفانه در دوره صدارتش حادثه طبیعی خشکسالی و قحطی شدید در ولایت غور (۱۹۷۱ - ۱۹۷۲) باعث تلفات انسانی و مالی شد که متعاقب آن داکتر ظاهر از پست صدارت عظمی استعفی داد.

بعد از استعفی داکتر عبدالظاهر، مرحوم محمد موسی شفیق که وزیر خارجه بود، به حیث آخرین صدراعظم دوره شاهی افغانستان در این مقام خدمت نمود.

داکتر ظاهر با محترمه قریشه ازدواج نموده بود که ثمره این ازدواج دو دختر به نام های ظاهره ظاهر و بلقیس ظاهر و دو پسر به نام های آصف ظاهر و هنرمند محبوب القلوب افغان، احمدظاهر بود. هر دو دختر داکتر عبدالظاهر در خارج از کشور یکی در آلمان و دیگری در امریکا زندگی می کنند. فرزند

ارشاد داکتر ظاهر، مرحوم آصف ظاهر (۱۹۳۲ - ۲۰۰۰) زمانی به حیث وزیر احیا و انکشاف دھات و مدتی هم به حیث سفیر افغانستان در کشور های کویت و ایتالیا ایفای وظیفه نمود.

فرزند دیگرش احمد ظاهر، هنرمند عصر ها و نسل ها، که فرزند افغانستان نیز بود و در دل هر افغان جایگاه خاص دارد، به تاریخ ۱۴ ماه جون سال ۱۹۷۹، ظاهراً در یک تصادم ترافیکی کشته شد .

(منبع: صفحه ناصر اوریا، فیسبوک)

محمد موسی شفیق

محمد موسی شفیق در ۱۲ نومبر سال ۱۹۷۲ به حیث صدراعظم افغانستان توفیف شد و در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در اثر کودتای محمد داوود خان مقام خود را از دست داد.



محمد موسی شفیق در سال ۱۹۳۲ میلادی در کابل دیده به جهان گشود. پدرش قاضی محمد ابراهیم یک شخصیت عالم و دانشمند بود که تا مقام ریاست محکمه ولایت رسید و باشنده اصلی ولسوالی کامه ولایت ننگرهار بود.

موسی شفیق بعد از تعلیمات ابتدایی شامل دارالعلوم عالی عربی کابل شد و غرض تحصیلات عالی راهی پوهنتون الازهر قاهره در مصر شد. از جامع الازهر درجه لیسانس را در بخش حقوق اسلامی و درجه ماستری را از عین یونیورسیتی در بخش علوم قضایی بدست آورد.

وی ماستری دوم را در بخش حقوق بین الدول از پوهنتون کولمبیای ایالات متحده بدست آورد. همچنان سندی را در مسائل بین المللی از پوهنتون با اعتبار امریکایی هاورد کسب کرد. پس از اكمال تحصیلات و عودت به وطن، در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل به حیث استاد به تدریس حقوق بین الملل خصوصی پرداخت.

وی بحیث مامور رسمی در دارالتحریر شاهی نیز کار کرد. همزمان با نوشتن مقالات تحقیقی و علمی، به همکاری با جراید و مطبوعات پرداخته و عضو

هیئت مدیره شماری از جراید شد. وی زمانی هم مدیر مسؤول نشریه "حی علی الفلاح"، ارگان نشراتی وزارت عدلیه بود. زمانی به حیث مدیر قوانین وزارت عدلیه و مدتی هم در پُست رئیس تقنین وزارت عدلیه خدمت نمود.

محمد موسی شفیق عضو، و منشی کمیته مطالعه قانون اساسی و منشی کمسیون مشورتی قانون اساسی و بعداً به حیث منشی عمومی و عضو لویه جرگه سال ۱۳۴۳ نیز بود.

از سال ۱۳۴۲ الی ۱۳۴۴ هجری شمسی بحیث معین وزارت عدلیه خدمت نمود.

از سال ۱۳۴۴ الی ۱۳۴۶ هجری شمسی مشاور وزارت امور خارجه بود.

در سال ۱۳۴۶ به حیث سفیر افغانستان در قاهره بیروت، خرطوم و اکرا تقرر یافت.

وی در کنفراس های مختلف جهانی از افغانستان نمایندگی کرد. در کنفراس جهانی حقوقدانان در آتن پایتخت یونان و در کنفراس مستشرقین در لاهور شرکت نمود. وی ریاست هیئت افغانستان را در کنفراس کشورهای فاقد سلاح ذروی منعده ژنیو به عهده داشت. موسی شفیق در کنفراس وزیران خارجه کشورهای غیرمنسلک در جارجتون، کنفراس وزرای خارجه کشورهای اسلامی منعده جده و در بیست و هفتمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ریاست هیئت افغانی را به عهده داشت. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی موسی شفیق در کابینه داکتر عبدالظاهر عهده دار پست وزارت امور خارجه افغانستان گردید.

محمد موسی شفیق در ماه قوس سال ۱۳۵۱ صدراعظم افغانستان شد.

از کارنامه های مهم دوره صدارت مرحوم محمد موسی شفیق تغییرات اساسی در سیاست خارجی افغانستان بود که از آن جمله می توان از طرح، تدوین و عقد سند حقوقی قرارداد آب دریای هیلمند با امیرعباس هویدا صدراعظم وقت ایران در ماه حوت سال ۱۳۵۱ مطابق ماه مارچ سال ۱۹۷۳ میلادی نام برد، که در قصر ستور وزارت خارجه به امضا رسید. بر اساس ماده پنجم این معاهده "ایران هیچگونه ادعایی بر آب هیلمند بیشتر از مقداری که طبق این معاهده تثبیت شده است' ندارد؛ حتی اگر مقادیر آب بیشتر در دلتای سفلی هیلمند میسر هم باشد و مورد استفاده ایران هم بتواند قرار گیرد."

موسی شفیق به زبان های دری پشتو انگلیسی' عربی، فرانسوی و اردو مسلط بود و به زبان های پشتو و دری شعر می سرود.

از وی در مطبوعات داخلی و خارجی حدود ۱۲۰ مقاله در باره موضوعات ادبی' سیاسی و حقوقی بجا مانده است. در مجله حقوق بین الدول دو مقاله راجع به تابعیت و تاریخچه حقوق بین الدول خصوصی به نشر رسیده است. همچنان دو اثر به شکل کتاب به نام های (عبقریان و قصه های دیگر) و (شاعران ننگرهار) به چاپ رسیده است.

یکی از پروژه های بزرگ عمرانی در زمان او آغاز کار تعمیر شفاخانه مرکزی اردو بود که فعلاً به نام شفاخانه شهید سردار محمد داوود خان مسمی است. کار اعمار این شفاخانه در ماه اپریل سال ۱۹۷۰ میلادی شروع شد و قرار بود که کار ساختمانی آن در ماه جون ۱۹۷۴ به پایه اکمال رسیده و به بهره

برداري سپرده شوه. وي چگونگي پيشرفت كار اعمار اين پروژه و ديگر پروژه هاي بزرگ را شخصاً تحت نظر داشت.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ توسط سردار محمد داوود خان، محمدموسی شفيق زنداني شد و برای مدت دو نیم سال در زندان باقی ماند. وي در سال ۱۳۵۴ از بند آزاد شد و منحيث يك تبعه عادی افغانستان زندگي می کرد.

با تأسف كه بعد از کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ مطابق ۲۷ اپريل سال ۱۹۷۸ ميلادی محمد موسی شفيق دوباره زنداني گشت و قرار روايات اين شخصيت دانشمند و ميهندوست به تاريخ ۲۴ ثور سال ۱۳۵۷ ، مطابق ۱۴ ماه می سال ۱۹۷۸ ميلادی به قتل رسيد.

(منبع: ناصر اوريا ۲۹ اگست ۲۰۱۸)

مروری بر دهه دموکراسی ۱۹۶۳-۱۹۷۳



در آستانه دهه دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانه‌های پنجساله اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشور کمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حداقل زیربناهای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصبی و خدمات صحتی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت. مردم در تمام دهات کشور که تعداد آن به ۳۸ هزار میرسید با نور اریکین و لپه شب‌ها را سپری میکردند و از انرژی دوامدار برق بجز از شهرهای کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال‌آباد در سایر شهرها خبری نبود. در اکثریت علاقه‌داریها و ولسوالیهای کشور مکتب ابتدائی، بخصوص برای دختران، موجود نبود و مکتب ثانوی یا لیسه‌ها که تعداد مجموعی آنها از شمار انگشتان دو دست بیشتر نبودند صرف در شهرهای بزرگ موجود بودند. بطور مثال در شهر هرات که سومین شهر بزرگ کشور بعد از کابل و قندهار شمرده میشد در سال ۱۹۶۵م تنها دو لیسه عمومی برای پسرها (لیسه سلطان و لیسه جامی) یک لیسه دخترانه (لیسه مهری) و یک دارالمعلمین و یک مدرسه دینی فخرالمدارس فعال بودند. جای تعجب نبود که در آنزمان تعداد باسوادان در جامعه کمتر از ده فیصد، خدمات صحتی عصبی بجز از چند شفاخانه و کلینیک در شهرهای بزرگ در سطح ولسوالیها و دهات اصلاً موجود نبودند. در نتیجه با موجودیت میزان بلند وفيات، بخصوص در میان کودکان، و شاخص بلند میزان وفيات نوزادان قبل از رسیدن به یکسالگی به ۲۰۰ نوزاد در هر هزار تولد، طول متوسط عمر در افغانستان ۳۸ سال و در پایان ترین سطح خود در جهان قرار داشت.

با معرفی اصلاحات در اداره دولت از طریق انفاذ قانون اساسی جدید، تقسیم قدرت دولتی به قوای ثلاثه، سپردن اداره حکومت به مردم و معرفی

صدراعظم‌های غیر خاندانی و تضمین آزادی بیان و مطبوعات، شاه کوشید شرایط لازم سیاسی و اجتماعی را برای یک حکومت مسول پاسخ گو به ملت فراهم نموده عوامل سیاسی و اجتماعی بازدارنده در مقابل انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور را از میان بردارد. بعد از سالها حکومت‌های دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان، که قصه های آنرا از زبان پدران و پدرکلانهای خود شنیده بودیم؛ نسل ما در عنفوان جوانی با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال 1964م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولت سلطنتی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادی‌های سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردید. شاه با کسب موقف غیرمسوول و واجب‌الاحترام در رأس دولت قرار گرفت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسی‌های پر مسولیت دولتی صدارت و وزارت ممنوع نمود.

در ده سال متعاقب آن که به دهه دموکراسی شهرت دارد صدراعظمان متعددی آمدند و رفتند (دکتور محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نوراحمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان مؤسسات صنعتی به تحریک چپ‌های افراطی و راستیهای افراطی.

در دهه دموکراسی، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سال‌های بیداری و اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی درافغانستان به حساب می‌آید. دهها جریان فکری و حزب سیاسی و دهها روزنامه و جریده سیاسی

و اجتماعی آزاد غیردولتی عرض وجود کرده زمینه‌های تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمه خلق، پرچم، شعله جاوید)، راست افراطی (منجمه سازمان جوانان مسلمان یا اخوان المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو ملی‌گرا (مانند افغان ملت، مساوات یا دموکرات مترقی) را فراهم آورد.

در این زمان بود که در حلقه‌های روشنفکری کشور الگوهای مختلف انکشاف اقتصادی-اجتماعی در چوکات جهان بینی‌های متفاوت و متخاصم جهانی وسیعاً مورد مباحثه بود.

تبارز گروه‌های سیاسی با جهان بینی‌های متفاوت

در طول دهه دموکراسی چهار تفکر سیاسی-اقتصادی برای انکشاف کشورهای عقب افتاده اقتصادی جهان در مقابل مردم این کشورها قرار داشت:

اول - جهان بینی لیبرال دموکراسی بورژوازی

دوم - جهان بینی سوسیالیستی

سوم - اقتصاد مختلط رهبری شده

چهارم - نظام‌های سوسیال دموکراسی؛ و

پنجم - دولت و اقتصاد اسلامی

در دهه دموکراسی سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرماییداری خصوصی رقابتی بازار آزاد در افغانستان هواخواهان خود را داشت و اکنون هم دارد. در حقیقت نظام اقتصادی متداول در افغانستان در عصر ظاهرشاه و تا

امروز بشمول ۱۴ سال حاکمیت کمونیستهای خلق و پرچم در اساس متکی بر یک اقتصاد سرماییداری خصوصی رقابتی بازار آزاد میباشد. همچنان در دهه دموکراسی آزادیهای لیبرالی سیاسی را میتوان مکمل منطقی نظام مسلط اقتصادی دانست.

دیدیم که در آستانه دهه دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانهای پنجاهه اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشورکمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حد اقل زیربناهای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصری و خدمات صحتی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت. عاید ملی و عاید خانوارها بسیار کم و در عین زمان تولید صنعتی مواد مصرفی روزانه مردم در داخل کشور بسیار ناچیز بود. با معرفی اصلاحات در اداره دولت از طریق انفاذ قانون اساسی جدید، تقسیم قدرت دولتی به قوای ثلاثه، سپردن اداره حکومت به مردم و معرفی صدراعظمهای غیر خاندانی و تضمین آزادی بیان و مطبوعات، شاه کوشید شرایط لازم سیاسی و اجتماعی را برای یک حکومت مسول پاسخ گو به ملت فراهم نموده عوامل سیاسی و اجتماعی بازدارنده در مقابل انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور را از میان بردارد.

ممالک غربی در راس ایلات متحده امریکا سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرماییداری خصوصی رقابتی بازار آزاد را تجویز کرده کمکهای خود را به ممالک رو به انکشاف مشروط به تعقیب راه بازار رقابتی اقتصاد میکردند. اکثریت غربیها عقیده دارند که داشتن آزادیهای فردی مهمترین ارزش برای مردم است و در نتیجه مناسبترین سیستم سیاسی و اقتصادی ناگذیر آزادی

فردی را در بطن خود دارد. لیبرالیزم ایدئولوژی نظام سرمای‌داری است. نظریه پردازان یا تیوریسن های لیبرال غربی مانند آدام اسمیت و دیوید ریکاردو از یک سیستم آزاد اقتصادی "لیسه فر لسه پسی" یادآور شده تکامل جوامع بشری را بصورت خطی طوری ترسیم میکنند که گویا تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها از جوامع اولیه متکی به گروپهای انسانی به مثابه واحد اصلی اجتماعی-اقتصادی، به جوامع پیشرفته متمدن امروزی که در آنها فرد واحد اصلی اقتصادی-اجتماعی است، تکامل میکنند و تمام این افراد تضامیم خود را در زمینه های اقتصادی و سیاسی بطور عاقلانه و منطقی اتخاذ میکنند و با دادن رای خود در انتخابات آزاد حکومت‌های مسول و خوب را انتخاب میکنند. زمانی مارگرت تاچر صدراعظم انگلستان اعلام کرد که جامعه یی در کار نیست هرچه است فرد می باشد و خواهان کمترین مداخله دولتها در امور اقتصادی شد.

با توجه به تکامل تمدن مغرب زمین چه کسی میتواند با این برداشت مخالفت کند؟ در طول صد سال گذشته موجودیت لیبرال-دموکراسی اجتماعی-سیاسی و سیستم سرمایه داری خصوصی بازار آزاد اقتصادی، ایالات متحده امریکا و اروپای غربی را به قله های بلند ترقی و ثروت ارتقا داد. در ایالات متحده امریکا عواید مردم در صد سال گذشته 30 چند افزایش یافت و صد ها هزار نفر از حالت فقر اقتصادی نجات یافتند. در عین زمان ابتکارات صنعتی در ساحات وسایل مورد نیاز خانواده ها در امریکا سبب ایجاد وسایل ضروری مانند یخچال، موتر، تلویزیون، کمپوتر شخصی، تلفون موبایل و غیره گردید که تسهیلات زیادی را برای خانوارها فراهم نموده تبارز خانوار مرفه و ایده آل امریکائی برای سائر کشورهای جهان گردید.

اما به گفتهٔ پروفیسور امریکایی ریچارد دی وولف نظام اقتصادی سرمایه داری خصوصی مودل امریکا دارای دو نقیصهٔ بنیادی است: اول در آن عدم مساوات فاحش در تقسیم عواید موجود است به این معنی که عواید مازاد در جامعه عادلانه تقسیم نشده پولدار پولدارتر میشود و خلای عایداتی میان یک گروه کم پولداران و اکثریت جامعه روز بروز فراختر میگردد. دوم اینکه این سیستم از یک بی ثباتی ذاتی رنج میبرد که به موجب آن دوره ها یا سایکل های رونق اقتصادی دوره های کساد، رکود و سقوط اقتصادی را در پی دارد که سبب بیکاری های عظیم میگردد این دوره ها در هر 4 تا 7 سال تکرار میشوند. حامیان این سیستم میگویند که سیستم در هر سایکل خود را اصلاح میکند در حالیکه این اصلاح به قیمت گزافی برای کارکنان و کارگران در موسسات صنعتی و تجارتی و خانواده های آنها تمام شده اکثراً دار و ندار خود را و مساکن خود را از دست میدهند.

در مقابل سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرماییداری خصوصی؛ نسخهٔ اتحاد شوروی راه رشد سوسیالیستی قرار داشت. در مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی میخواندیم که تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها، از کمون اولیه به تدریج بدوران های برتری، فیودالی، سرماییداری، سوسیالیستی و بالاخره کمونیستی یک سیر تکامل خطی را طی خواهند کرد. در ایران نشرات حزب توده، در افغانستان جریده های سوسیالیستی "خلق" و "پرچم" تعقیب راه و تجربه بازار اقتصاد رقابتی کشورهای سرماییداری غربی را راه رشد طولانی پر رنج و درد ترسیم کرده تجویز میکردند که گویا با استفاده از "تجربهٔ گرانبهای کشور شوراها" راه رشد غیر سرماییداری را باید تعقیب کرد. جریان شعلهٔ جاوید از این هم فراتر

رفته چشم به تحولات انقلابی جمهوری خلق چین در قسمت اشتراکی نمودن مناسبات زراعتی داشت که بعد از پیروزی انقلاب در آنکشور در سال 1949م نسخه پر خریدار بود.

جریده مساوات مربوط به حزب دموکرات مترقی محمد هاشم میوندوال از "اقتصاد رهبری شده" انکشاف اقتصادی-اجتماعی صحبت میکرد. تعقیب راه رشد غیر سرمایداری یا اقتصاد مختلط رهبری شده در کشورهای رو به انکشاف، از الجزایر تا هندوستان، نسخه پرفروشی بود. قابل تأمل است که در افغانستان با وجود تغییرات سیاسی در سطح اداره دولت، از زمان قبل از دهه دموکراسی تا ختم حکومت‌های خلق، پرچم و حزب وطن نظام اقتصادی-تجارتی کشور تغییر اساسی نیافت و همچنان متکی به عوامل اقتصاد بازار آزاد در کنار موجودیت تصدیهای دولتی صنعتی، ترانسپورتی و خدماتی ادامه یافت. پروژه های زیربنایی شامل پلانهای انکشاف اقتصادی-اجتماعی اول، دوم و سوم به کمکهای رقابتی اتحادشوروی وقت و ایالات متحده امریکا تکمیل شدند.

در پلان چهارم در دهه دموکراسی، توجه بیشتر به توسعه موسسات صنعتی زودرس تولیدی گردید اما کودتای جمهوری داوود خان عمر این پلان را کوتاه کرد همچنانکه کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ عمر پلان هفت ساله داوود خان را کوتاه نمود. در حقیقت افغانستان و تمام کشورهای روبه انکشاف بشمول هند، مخلوطی از اقتصاد بازار آزاد و عناصر اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب میکردند. در تمام این ممالک در حالیکه تولید وسایل روزمره صنعتی، زراعت و داد و ستد تجارتی از طریق پروسه های بازار آزاد رقابتی فراهم میگردد؛ استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات

بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن در اختیار تصدیهای دولتی قرار داشتند و سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی و خارجی در این سکتورها ممنوع و یا بسیار محدود بودند. دولتها در این کشورها معیارهای انکشافی را طئی پلانهای پنجساله طرح و تطبیق میکرد.

مشکل اساسی در آن بود که تغییر مالکیت یا مدیریت خصوصی تصدیها به مالکیت و مدیریت دولتی (راه رشد غیر سرمایه‌داری) به بهبود و موثریت تولید و ایجاد نوآوریها منجر نگردید و در نهایت به کسالت و عقب ماندگی تولید منجر شد و ممنوعیت یا محدودیت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن و غیره اقتصاد ملی را از موجودیت سرمایه لازم برای انکشاف این سکتورها محروم نمود.

در سالهای میانه دهه دموکراسی، در مقابله با احزاب و جریانهای چپ گرا به تدریج احزاب اسلامگرای افغانستان مانند سازمان جوانان مسلمان، حزب اسلامی و جمعیت اسلامی پدید آمدند که بعد از مداخله شوروی در افغانستان به شاخه ها و گروههای هفتگانه سنی مستقر در پاکستان و هشتگانه شیعه مستقر در ایران تکرر یافته به کمک پاکستان، ایران، کشورهای عربی و جهان غرب به نیروهای عمده سیاسی در کشور مبدل شده میدان سیاست کشور را در چهل سال مابعد انحصار نمودند. گروه طالبان به ابتکار بینظیر بوتو در سال ۱۹۹۴ به این تعداد افزوده شد. در مورد سیاستهای اقتصادی آنها مطالب زیادی منتشر نشده است. اما اکثراً از طرفداران آنها میشنومیم که آنها میخواهند یک دولت سوچه (خالص) اسلامی در افغانستان برقرار گردد. اما یک چنین نظام اقتصادی سوچه اسلامی نه در زمان مجاهدین از ۱۹۹۲ تا

۱۹۹۶ و نه در زمان دور اول طالبان ۱۹۹۶-۲۰۰۱، نه در زمان جمهوری اسلامی ۲۰۰۱-۲۰۲۱ و نه در دوسال اخير نظام امارت اسلامی طالبان (۲۰۲۱- امروز) مشاهده نشده است.

دموکراسی لنگ لنگان و مخالفان دهه دموکراسی

بعد از سالها حکومت‌های دیکتاتوری هاشم خان، قسما شاه محمود خان و کلاً محمد داوود خان، مردم افغانستان برای اولین بار با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴ م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادی‌های سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردیده. شاه با کسب موقف غیرمسوول و واجب‌الاحترام در رأس دولت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسی‌های صدارت و وزارت ممنوع نمود. در طول ده سال متعاقب آن که به دهه دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سال‌های اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی در کشور به حساب می‌آید. ده‌ها حزب سیاسی و ده‌ها روزنامه و جریده آزاد غیردولتی سیاسی و اجتماعی عرض وجود کرده زمینه‌های تشکل و قوام افکار و جریان‌ات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعله جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان‌المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو (مانند افغان ملت، مساوات) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظم‌ان متعددی آمدند و رفتند (دکتور یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نور احمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران با همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان،

استادان و متعلمين و معلمين و کارکنان مؤسسات صنعتی.

متأسفانه کودتای بدفرجام ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ سردار محمد داوود به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دهه دموکراسی انجامید. این کودتا سر آغاز دوران بی ثباتی سیاسی در کشور است که تا امروز ادامه دارد. این کودتا، بدون توجه به شرایط تغییر یافته در کشور، جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی های سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و منجر به استقرار یک دولت دیکتاتوری یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده های شاه ایران، رئیس جمهور مصر و عربستان سعودی کوشید افسران و عناصر چپی را که عامل به قدرت رسیدن او بودند از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

اخیرا داکتر سید عبدالله کاظم مقاله یی را در مورد رشد زمینه های دموکراسی در وبسایت افغان-جرمن آنلاین خاصاً به پاسخ یک مقاله اینجانب تحت عنوان ”توضیحات در مورد عواقب کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲“ نشر کردند. محترم داکتر کاظم در مقاله خود آرزومندی داوود خان را برای تکامل زمینه های قبلی مورد لزوم برای استقرار یک دموکراسی سالم توضیح می کنند که برای خوانندگان برای درک پروسه فکری داوودخان بسیار مفید است. ایشان از آرزومندی و کوشش های داوود خان در ایجاد یک حزب واحد ملی گرا در بهبوه لویه جرگه ۱۳۵۵، قبل و بعد از آن، یادآوری می کنند.

ایکاش قدرت آن موجود می بود که تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بر اساس یک ماستر پلان از قبل حساب شده صورت بگیرند. به گفته محترم کاظم تحقق

دموکراسی واقعی نیازمند مؤلفه‌ها و شرایطی است که باید قبلاً و یا به تدریج به سمت سالم به پیش برده شوند... آوردن این تحولات که لازمه تحقق دموکراسی در کشور می‌باشد، کار ساده نیست و یک شبه در میان صورت گرفته نمی‌تواند. محترم کاظم می‌نویسند که "شهید محمد داوود طی یک بیانیه خود تذکار داده اند که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی، اجرای ریفورم‌های بنیادی و تأمین دیموکراسی واقعی، باهم ارتباط نزدیک دارد".

بر اساس نوشته محترم کاظم برداشت من این است که بطور ساده داوود خان آرزو داشته تا دوره صدارت موصوف برای حد اقل بیست سال بعدی تمدید می‌گردید تا بعد از تعمیم سواد همگانی، رشد اقتصادی و آمادگی فرهنگی، دموکراسی آنهم بطور تدریجی معرفی می‌گردید. مشکل این استراتژی آن است که زمان این اجازه را برای معرفی دموکراسی دلخواه داوود خانی نمی‌دهد. بیاید تجربه ایران را در نظر بگیریم. محمد رضا شاه در عمل مودل پیشنهادی داوود خان را می‌خواست تطبیق کند: اول پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بعد دموکراسی. نتیجه آن شد که با سرمایه گذاری‌های هنگفت عواید نفتی در واقع سطح زنده‌گی، رفاه، سواد، صحت به سطوح عالی رسیدند در عین زمان نظام اختناق سیاسی ساواک بیداد می‌کرد. مردم منتظر نشدند تا شاه دموکراسی موعود را معرفی کند و انقلاب اسلامی به عوض دموکراسی بدترین نوع دیکتاتوری و ارتجاع را برقرار کرد. اگر خمینی اختناق مذهبی را برقرار نمی‌کرد الترناتف دومی استقرار یک نظام کمونیستی از بطن انقلاب مردمی بود.

اگر مودل معرفی تدریجی دموکراسی یا مودل داوودخانی منجر به استقرار اختناق مذهبی در ایران شد امکانات تکرار این تجربه در افغانستان و یا

استقرار یک نظام کمونیستی تا چه حدودی بود؟ آیا می‌توان نقش تعمیم معارف را در تشدید خواسته‌های آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی در ایران دست کم گرفت؟ همین اصل در افغانستان نیز صادق است.

اصول اساسی داشتن عقیده به دموکراسی، معرفی دموکراسی و تعهد قبول عواقب و نتایج آن است. دستگاه سلطنت دموکراسی را بر اساس قانون اساسی سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) معرفی کرد اما از عواقب آن در هراس بود و تعهدی در قبال پذیرفتن نتایج آن نداشت. در نوشته محترم کاظم تشویش داوود خان از به قدرت رسیدن چپی‌ها و یا راستی‌های افراطی از مجرای انتخابات پارلمانی در غیاب یک حزب میانه‌رو ملی‌گرا توضیح شده است. این همان هراسی است که مانع انفاذ قانون احزاب سیاسی توسط ظاهرشاه نیز شد. نتیجه را همه دیدیم که بلا تکلیفی بود. مشاهده کردیم، نه دموکراسی تمام عیار و نه مطلق‌العنانی داوودخان که در نهایت به کودتای داوود خان انجامید.

بیا بیا ببینیم اگر به تجربه دموکراسی ظاهرشاه اجازه تکامل می‌دادند چه واقع می‌شد؟ من یقین کامل دارم هرگاه دولت از یکجانب‌نهادهای دولتی، سیستم اداره دولت (Public Service)، اردو، پولیس، قوه مقننه، را از طریق مسلکی ساختن این نهادها (غیر سیاسی ساختن) آنها، تعلیمات بهتر، تجهیزات بهتر و دادن آگاهی بهتر با معرفی قوانین لازمه تقویت مینمود و از جانب دیگر قانون احزاب را نافذ می‌کرد و نهادهای دموکراتیک را حمایت و تقویت می‌کرد و ترسی از نتایج دموکراسی نداشت به یقین دموکراسی با گام‌های استوار به مرور زمان در جامعه به پختگی لازم می‌رسید و به یک نهاد اساسی اخلاق سیاسی جامعه مبدل می‌گردید. با اجازه دادن به دموکراسی به احتمال زیاد در یک انتخابات پارلمانی دوره بعدی، بطور مثال سال ۱۳۵۶ یک حزب متحده اسلامی

افراطی و یا حزب دموکراتیک خلق پیروز می‌شدند. آیا این پیروزی نشانه بروز قیامت بود؟ خیر! پیروزی این احزاب در چوکات قانون احزاب و در چوکات قانون اساسی به معتدل شدن روش‌های این احزاب و اتکای شان به راه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت به بلوغ و پختگی سیاسی جامعه کمک می‌کرد. تجربه عینی مردم از دست‌آوردها حکومت‌داری این احزاب خود بخود و بطور طبیعی به گسترش نفوذ احزاب میانه‌رو مساوات، افغان ملت، صدای عوام، غورزنگ ملی و غیره کمک می‌کرد و روزی شاید این احزاب قدرت حکومتی را از طریق انتخابات پارلمانی به دست می‌گرفتند. هندوستان، تا حدودی هم پاکستان، این راه را انتخاب کردند و منتظر نشدند مردمشان همه مرفه و با سواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند و امروز ثمر آن را در نهادینه شدن دموکراسی در تار و پود این کشورها به چشم سر مشاهده می‌کنم. این راهی بود که اکثریت کشورهای دموکراتیک مانند بریتانیا، فرانسه و امریکا آن را تجربه کردند. آن‌ها منتظر نشدند مردمشان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند در عوض نهادهای دولت و نهادهای دموکراتیک را تقویت کردند و به نتایج و دست‌آوردهای دموکراسی احترام گذاشتند.

از اینجااست که برای من یک دموکراسی غرق در گل ولای که ضامن آزادی بیان و آزادی سهمگیری مردم در پروسه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت دولتیست هزار بار از یک دیکتاتوری که برای مردم پل و تونل بسازد ارزش دارد.

فراموش نکنیم که یک دموکراسی لنگ لنگان هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری‌که از همچو امنیت و مصونیت در دهه دموکراسی محمد ظاهرشاه مستفید بودیم!

اما بزرگترین ضعف دهه دموکراسی را میتوان عدم ثبات سیاسی که سبب عدم استقرار حکومتها گردید بر شمرده که در نتیجه آن پیشرفت اقتصادی قابل توجهی در کشور رونما نشد. از این جهت بعضیها نظام حکومتی یک دیکتاتور مرفقی را مانند جمهوری محمد داوود خان بر دموکراسی لیبرالی دهه دموکراسی ظاهرشاه و اخیرا بیست سال نظام لیبرال دموکراسی جمهوری فاسد جنگسالاران 2001-2021 ترجیح میدهند. اما در حقیقت آنچه برای کشور ما و سائر کشورهای در حال انکشاف نیاز است تعریف یک راه وسطی است که در آن یک تعادل لازم میان احترام به حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی مردم، و حاکمیت مطلق قانون برای دفاع از منافع تعریف شده ملی موجود باشد.

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه
و صدراعظمان غیر خاندانی



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه



نوراحمد اتمادی



محمد هاشم میوندوال



دوکتور محمد یوسف



محمد موسی شفیق



دوکتور عبدالظاهر

جمهوری محمد داوود خان

سردار محمد داوود خان یکی از قدرتمندترین زمامداران افغانستان در چند دهه اخیر شمرده می شود. داوود خان، پسر کاکای محمد ظاهرشاه، که برای نه سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ هجری شمسی صدراعظم افغانستان بود با اجرای یک کودتای نظامی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق به ۱۷ جولای ۱۹۷۳ م نظام سلطنتی مشروطه متکی به قانون اساسی سال



محمد داوود خان
رئیس دولت جمهوری
1352-1357

۱۳۴۳ را ساقط نموده در نخستین پیام رادیویی خود، پس از پیروزی در کودتا، روی کار آمدن نظام جمهوری را اعلام کرد.

سردار محمد داوود خان پسر سردار محمد عزیز خان فرزند محمد یوسف خان پسر سردار یحیی خان فرزند سلطان محمد خان طلایی و اولاد سردار پاینده محمد خان محمد زایی می باشد. داوود خان در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی مطابق ۱۸ جولای ۱۹۰۹ میلادی در شهر کابل پایه عرصه وجود گذاشت تحصیلات ابتدایی خود را در لیسه حبیبیه، تحصیلات عالی خود را در فرانسه تکمیل و تحصیلات نظامی را در لیسه حربه بپایان رسانید.

داوود خان پیش از آن که به مقام صدارت عظمی منصوب شود، در سمت های گوناگون نظامی و امنیتی، منجمله لایت قندهار و وزیر حربه کار کرد. او برای مدتی در پست وزارت داخله هم کار کرد. موصوف در دوران صدارت نه ساله خود آزادیهای نسبی سیاسی را که در زمان صدارت شاه محمود خان

به میان آمده بود محدود کرد و یک "حکومت پولیسی" را در کشور برقرار نمود.

اما داوود خان در زمینهٔ احداث زیربناهای اقتصادی در کشور کوشید، پلانه‌های پنجسالهٔ اقتصادی و اجتماعی اول و دوم را طرح و تطبیق کرد که به بهبود شاهراههای عمده کشور و احداث بندهای برق و آبیاری انجامید. همچنان بعد از سرنگونی نظام سلطنی به طرح و تطبیق پلان هفتساله در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی اقدام کرد اما بعد از دو سال در هفتم ثور ۱۳۵۷ (27 اپریل 1978 م) رژیم او با یک کودتای نظامی هواداران حزب دموکراتیک خلق سرنگون شد.

سردار محمد داوود خان بعد از احراز قدرت سیاسی در اولین بیانیه رادیویی خویش در رابطه به شکل نظام سیاسی گفت "من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم به نظر بنده تهداب چنین یک وضع اجتماعی تامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خلل وارد نشود".

اظهارات فوق که انعکاس نیت پاک و احساس میهن پرستانه محمد داوود بود نباید مورد سوال قرار داد، اما نسبت عوامل معین که شاید عدم تکوین و رشد سیاسی و بیسوادی گسترده در جامعه و یا هم مصلحت زمان باشد سردارمحمد داوود خان آنچه در مورد دموکراسی و حاکمیت ملی دراول تعهدکرده بود حین تدوین قانون اساسی دولت جمهوری طفره رفت. ارزیابی مواد مبنی بر وظایف و صلاحیت های رییس جمهور در قانون اساسی حوت

1355 جمهوری افغانستان نشان میدهد که بیشترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری که خود در آن قرار داشت متمرکز شده بود. مسلم است که ملت و مردم از طریق نماینده گان یعنی اعضای پارلمان یا ولسی جرگه در حاکمیت کشور سهم میگیرند اما در قانون اساسی حوت 1355 جمهوری محمد داوود حکومت مکلف به اخذ رای اعتماد از پارلمان یا ولسی جرگه نبود، ولسی جرگه یا شورای ملی نمیتوانست از حکومت یا اعضای کابینه سلب اعتماد نماید، با این اساس مردم نمیتوانست از طریق نمایندگان خود در اداره کشور سهم بگیرند و اراده خود را در حاکمیت دولتی تمثیل نمایند. از همین جهت ماده 21 قانون اساسی جمهوری افغانستان که حکم میکرد "حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد" عملاً تحت سوال قرار میگرفت.

در قانون اساسی محمد داوود خان جز حزب انقلاب ملی که مربوط به سردار محمد داوود بود و ، تا آنزمان علناً تشکیل نیز نشده بود، سایر احزاب اجازه فعالیت نداشتند. این موضوع در ماده چهارم قانون اساس چنین توضیح گردیده بود:

"به خاطر روشنی خواست های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانیکه این ارزو برآورده میشود به شد طبیعی خود میرسد تحت رهبری حزب انقلاب ملی که بناد گذار و پیش اهنک انقلاب ملی و مترقی 26 سرطان مردم افغانستان است در کشور صرف سیستم یک حزبی مستقر میباشد." بدین ترتیب از نظر سردار محمد داوود خان تا زمانیکه جامعه افغانستان به رشد و پختگی معین سیاسی میرسد برای دولت افغانستان شکل حکومتی یک حزبی را برگزیده بود

داوود خان در دوران پنجساله جمهوری خود حقوق و آزادیهای مدنی مردم افغانستان را، مانند حق تحصیل و کار مساویانه برای زنان و مردان کشور، حق پوشیدن یا نپوشیدن حجاب برای زنان، حقوق اجتماعی زنان؛ که زیر حاکمیت نظام سلطنتی تحکیم یافته بودند همچنان برقرار نگهداشت. کسانیکه حقوق و آزادیهای دوره دهه دموکراسی ظاهر شاه را، مانند آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و تظاهرات، آزادی ایجاد جریانات و احزاب سیاسی و اجتماعی، استقلالیت قوه اجراییه، قوه مقننه و قوه قضاییه و سیستم مشروطه پارلمانی قدرت دولتی، به عنوان شرایط انارشی محکوم میکردند؛ از ایجاد دولت جمهوری داوود خان به عنوان یک "دیکتاتور مترقی" حمایت میکردند.

صرف نظر از شخصیت قابل احترام و تقوای تحسین آفرین سردار محمد داوود خان و آرزوهای ایشان برای پیشرفت اقتصادی کشور، نتایج این کودتا از لحاظ سیاسی و امنیتی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور فاجعه بار بوده اند. در نتیجه این کودتا:

- نظام شاهی عنعنوی بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قومانده شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت؛
- نظام شاهی مشروطه پارلمانی متکی به قانون اساسی و دموکراسی ساقط شد و بجای آن یک رژیم دیکتاتوری یکنفره متکی بر فرمان رییس دولت کودتا در کشور حاکم شد و نام آنرا جمهوری گذاشتند؛

- مردم افغانستان را از تمام دست آوردهای سالها مبارزات اجتماعی و سیاسی محروم ساخت؛
- مقام صدراعظم که در برابر پارلمان مسول بود لغو شد؛
- پارلمان انتخابی مردم لغو شد؛
- استقلالیت قوه قضاییه لغو شد؛
- آزادی مطبوعات لغو شد؛
- صلاحیت تمام ارگانهای دولت در دست یک نفر تمرکز نمود؛
- استقلالیت پوهنتونها در انتخاب رییس پوهنتون و روسای پوهنچئ ها بر اساس انتخابات آزادانه کدرها علمی پوهنتونها و پوهنچئ ها لغو شدند؛
- اتحادیه استادان لغو شد، اتحادیه محصلان لغو شد، حق و آزادی بیان لغو شد، آزادی اجتماعات لغو شد؛
- کودتای ۲۶ سرطان شیرازه نظام تاریخی دولت افغانستان را برهم ریخت و به تمام عناصر مخالف این نظام از یک طرف فرصت سرنگونی آنرا میسر ساخت و از جانب دیگر راههای پیروزی و امید پیروزی را فراهم ساخت؛
- رژیم کودتا به سرکوب خونین مخالفین بالقوه و بالفعل دست زد که تعداد زیاد افراد قربانی این سرکوب شدند؛
- در این سرکوب گروههای راستگرای مذهبی و روشنفکران دموکرات میانه رو هدف قرار گرفتند، از جمله محمد هاشم میوندوال صدراعظم روشنفکر و دموکرات در زیر شکنجه جلادان رژیم جان داد و تعداد دیگری اعدام شدند؛
- در نتیجه این کودتا رهبران گروههای افراطی راست مذهبی مانند ربانی، گلبدین و مسعود از کشور فرار نموده به آغوش

- سازمان استخبارات نظامی پاکستان پناه بردند که نتایج
فاجعه بار آن تا امروز ادامه دارد؛ و
- با استفاده از فرصت گروههای مارکسیستی پرچم و خلق
خود را جانشین منطقی رژیم کودتا دانسته مجددا متحد
شدند و برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند و در نتیجه
با اولین فرصت رژیم را ساقط کردند.

رژیم کودتا ناگزیر بدست همان کودتاچیان اولی و رفقای آنها ساقط شد.
کسانیکه حقوق و آزادیهای دوره دموکراسی، آزادی مطبوعات، استقلالیت
قوهء اجراییه، قوهء مقننه و قویه قضاییه و سیستم مشروطه پارلمانی قدرت
دولتی را محکوم کرده شرایط بحران امروزی را ناشی از آن آزادیها میدانند
باید بدانند که به حکم روند طبیعی تکامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی
جوامع بشری ملتها دیر یا زود این آزادیها را میخواهند و بدست می آورند و
کسانیکه این آزادیها را از مردم سلب میکنند در هر فرهنگ و قاموس سیاسی
به عنوان دیکتاتور شناخته میشوند. کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در عمل نظام
شاهی مشروطه متکی به دموکراسی پارلمانی را ساقط کرد و بجای آن یک
نظام حاکمیت مطلقه سیاسی را نصب کرده اسم آنرا جمهوریت گذاشت تا
حدیکه دورنمای سیاسی آن بر اساس قانون اساسی جمهوریت ۱۳۵۵ نیز یک
دیکتاتوری یک حزبی (حزب انقلاب ملی) بدون آزادی مطبوعات و دموکراسی
را نوید میداد.

با آن که بسیاریها معتقدند که داوود خان با حمایت بعضی از اعضای حزب
دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید، اما نیرومند شدن روز افزون حزب
دموکراتیک خلق در سالهای آخر حکومت داوود خان برای او خوشایند نبود.
داوود خان در ششم ماه ثور سال ۱۳۵۷ شماری از رهبران عمده این حزب

را بعد از اشتراک در مراسم تدفین میر اکبر خیبر، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب مذکور، و ایراد بیانیه های انقلابی، زندانی کرد. ولی هواداران حزب دموکراتیک خلق با نفوذ زیادی که در بدنه دولت، به خصوص در اردو و پولیس داشتند، دست به کودتا زدند. کودتا علیه داوود خان بروز هفتم ثور به قومانده حفیظ الله امین، رابط حزب دموکراتیک خلق با اردو که در زمره زندانی شده گان نبود، آغاز شد و تا صبحدم هشتم ثور با کشته شدن داوود خان و ۱۸ تن از اعضای خانواده ایشان در داخل کاخ ریاست جمهوری به پایان رسید.

دست آوردهای زمامداری آل یحیی

تضاد یا پارادوکس دردناکی مشمول حال افغانستان است: از یکطرف موجودیت منابع معدنی زیر زمینی غنی این کشور را در قطار کشورهای ثروتمند جهان از نظر منابع طبیعی قرار میدهد، از جانب دیگر افغانستان، هنوزهم، چهل و دو سال بعد از ختم زمامداری آل یحیی در سال 2023 در قطار چند کشور کمترین انکشاف یافته جهان شامل میباشد. همچنان، با موجودیت دریا ها و رودخانه های خروشان متعدد که از قله های کوههای سر به کف کشیده پر برف سرچشمه می گیرند، قلمرو این کشور یکی از مناطق نیمه خشک با دشتهای سوزان بی باران و غیر قابل زراعت محسوب می گردد که ناگزیر اکثریت نفوس آن در وادیهای تنگ و کم زمین در کناره های رودخانه ها زندگی میکنند.

عقب ماندگی افغانستان ناشی از چندین عامل است: عوامل تاریخی، عوامل جغرافیایی و طبیعی، عوامل فرهنگی ناشی از بیسوادی و استیلای ارتجاع مذهبی، تضاد شدید ده و شهر در امر تجدد طلبی، کمبود سرمایه، محاط به خشکه بودن و عدم دسترسی به بنادر بحری. تعدادی این عقب ماندگی را ناشی از زمامداران بی کفایت و عدم ثبات سیاسی دولتهای آنها در گذشته تلقی میکنند. اما فراموش نکنیم که دوران تاریخی زمامداران امپراطوری ابدالی همزمان بود، بطور مثال با زمامداری زندیها و قاجاریها در ایران که صدها بار بی کفایت تر و بی ثبات تر از آنها بودند. به تعقیب آن وارثین احمدشاه ابدالی و پسرش تیمورشاه، برای ۱۳۵ سال متمادی با توطئه ها، دسایس و مداخلات آشکار و پنهان استعمار گران انگلیسی و تزاری روبرو شدند که مسئله اساسی برای آنها حفظ استقلال کشور و حفظ دولت افغانستان بود تا تطبیق فعالیت های انکشافی. کشوریکه صد سال قبل قدمهای اولیه زمامداران آن برای معرفی تمدن معاصر جهان، بخصوص تعلیم و تربیه

و حقوق زنان، با مقاومت سرسختانه روحانيون و اكثريت قاطع نفوس بيسواد با شكست مواجه شد، امروز باز در سال 2023 هنوز هم با محدوديتهاى يك رژيم اپارتايد جنسيتى زندگى ميكند كه نيم نفوس كشور را از حقوق مشروع مدنى آنها مانند حق كار، تعليم، تحصيل و اشتراك در جامعه محروم کرده است.

سلسله آل يحيى در بحبوحه جدال ترقى با ارتجاع، در اوج شرارت ارتجاع مذهبي ضد هرنوع پديده تجدد و ترقيخواهانه، زمانيكه نيروهاى ترقى طلب شكست خورده، بدنام و تجريد شده بودند، به قدرت رسيدند. يك پارادوكس دردناك دومى نيز در اين بود كه در آن مقطع زمان، نيروهاى ترقى پسند به عوض همكارى با زعامتى كه ارتجاع مذهبي را از قدرت خلع كرده بود، به سپردن قدرت به حاكميتى پافشارى ميكردند كه بعضى پروگرامهاى ناشيانه غرب زندگى آن آشكارا عامل سقوط خودش بود.

در چنين شرايطى وظيفه اساسى دولت نادرى از يكطرف تحكيم و استقرار نظام دولتى بود بدون ايجاد شرايطى كه بار ديگر به مداخله ارتجاع مذهبي موقع دهد. از جانب ديگر وظيفه اين نظام معرفى تدريجى پروگرامهاى اصلاحى براى بهبود سطح زندگى مادى و معنوى مردم كشور محسوب ميگرديد.

زمانيكه سلسله آل يحيى به قدرت رسيد (سال 1929م) هيچ مكاتبى در كشور موجود نبود، هيچ شفاخانه در كشور فعال نبود، هيچ سركى در كشور بطور اساسى مساعد براى عبور و مرور عراده جات موجود نبود، هيچ دستگاه توليد برقى فعال نبود، بانكى وجود نداشت. دست آورد انكشاف نسبى دوران سلسله آل يحيى به مقايسه نيم قرن قبل از آن شامل شاهراههاى درجه اول كابل-جلال آباد-تورخم، كابل-قندهار-هرات-اسلام قلعه، هرات-تورغوندى، شاهراه كابل -سالنگ-پل خمري، پلخمري - قندز- شيرخان بندر، پلخمري-

مزارشریف-حیرتان، کابل-گردیز. بندهای برق ماهیپر، سروبی، نغلو، درونته، کجکی، کانالهای آبیاری وادی هلمند، ننگرهار، پوهنتونهای کابل، ننگرهار، قندهار، پولیتخنیک کابل، تخنیکم جنگلک، تخنیک ثانوی، انستیتوت اداره صنعت، مکاتب، و لیسه ها در تمام ولایات برای پسران و دختران، شفاخانه ها در تمام ولایات، مراکز صحتی اساسی در تمام ولسوالیها، سینماها در تمام ولایات، استخراج و صادرات گاز طبیعی، فابریکه کود و برق مزارشریف، فابریکات نساجی، پشمینه بافی، جن و پرس پنبه، میدانهای هوایی، سیستم بانکداری، اردو و قوای هوایی نیرومند، میدانهای هوایی، و صدها از این قبیل میباشد.

در مقایسه با آن در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی یعنی یکسال قبل از شروع پلان هفتساله و سه سال قبل از سقوط جمهوری داوود خان شاخص های اجتماعی و اقتصادی افغانستان ارقام زیرین را نشان میدهند (پلان هفتساله، ۱۳۵۵، وزارت پلان): استفاده سالانه از کود کیمیاوی در زراعت 14 هزارتن، استخراج گاز طبیعی 1.7 میلیارد متر مکعب، تولید سمنت 10.6 هزار تن، منسوجات نخی 46.2 میلیون متر، نخ برای فروش 333 هزارتن، منسوجات پشمی 445.8 هزار متر، انرژی برق 301.1 میلیون کلیوات ساعت، طول مجموعی سرکهای موتر رو 8.21 هزار کیلومتر، سرکهای قیرریزی شده 2.33 هزار کیلومتر، تعداد عراده جات 48.9 هزار عراده، دوران حمل و نقل اموال توسط ترانسپورت موتری 834 میلیون تن کیلومتر، ترانسپورت هوایی 7.5 میلیون تن کیلومتر، ترانسپورت هوایی مسافرین 80.6 میلیون نفر کیلومتر، تعداد تلیفونهای نصب شده 11 هزار، طول لین چینل سیستم 2466 کیلومتر، تعداد مکاتب ابتدایی 2273 باب، لیسه های عمومی 57 باب، لیسه های مسلکی 12 باب، دارلمعلمین ها 10 باب، تعداد متعلمین 536.1 هزار نفر، فیصدی متعلمین صنوف 1-8 به تناسب اطفال سنین 1-7 ساله

21.8 فیصد، فیصدی اطفال جدید الشمول صنف او به نسبت اطفال سن هفت، 38.7 فیصد، تعداد محصلان پوهنتونها 4637، شفاخانه های ملکی 65 باب، تعداد بستر 2388، تعدد داکتر 632، پرسونل متوسط طبی 1403 نفر.

به یقین که ارقام فوق در عصر انکشاف تکنالوژی قرن بیستم برای کشور ما در دهه های 50، 60 و 70 میلادی کافی نبودند. اما فراموش نکنیم که پیشرفتهای خارق العاده اقتصادی کشورهای روبه انکشافی مانند چین، هند، ویتنام، تایلند، مالیزیا، اندونیزیا و امثالهم در دهه هشتاد 80 و نود 90 میلادی بوقوع پیوست زمانیکه این کشورها دگمهای ایدیولوژیکی دهه های قبل را بدور انداخته شامل کاروان جهانی شدن اقتصاد، تجارت، صنایع و سرمایه شده با استفاده از داشته های خود و دروازه های باز ورود و خروج سرمایه و تکنولوژی گردیدند. بخوبی بیاد دارم وقتی دولت ایران کمک متوقعه وعده شده خود را برای تمویل پروژه سمنت قندهار نادیده گرفت، سفیر وقت امریکا در سال 1976 پیشنهاد تمویل 50 ملیون دالری پروژه سمنت قندهار را با یک قرضه تجارتي بانک نیویارک با تکتانه 2% به وزیر پلان وقت پیشنهاد کرد، بعد از ختم مجلس وزیر پلان این پیشنهاد را به زباله دانی دفتر خود انداخت! (من به حیث مدیر عمومی انکشاف صنایع وزارت پلان در مجلس حاضر بودم) در حالیکه مطابق مطالعات بازار سنجی نرخ داخلی عاید متوقعه IRR پروژه بیش از 12% حساب شده بود، یعنی این پروژه حتی تا 10% تکتانه یا بهره بانکی اقتصادی به نظر می رسید. مقامات دولت ما در طول سالها به گرفتن کمکهای بلاعوض عادت کرده بودند و دینامیزم تجارت اقتصاد بازار آزاد را نمیتوانستند درک نمایند. نتیجه آن شد که پروژه تا امروز ساخته نشده است. کشورهای روبه انکشاف امروز که پا به جهان پیشرفته گذاشته اند باید مدیون رهبران دور اندیش و ملی گرای چین مانند چوین لای، دین شیاپنگ و متعاقبین آنها باشند که با درایت شگفت

انگیزی دروازه های بسته اقتصاد سوسیالیستی کشور خود را بروی سرمایه، صنعت، تکنالوژی و تجارت جهانی باز کردند بدون آنکه نظام سیاسی و اجتماعی کشور خود را قربانی تمایلات انارشستی فرهنگ غربی نمایند و قادر شدند یک توازن لازم را در سیاست و اقتصاد به نفع مردم خود برقرار نمایند که نتیجه آن تبدیل شدن کشور ملیارد نفری چین به یک ابر قدرت اقتصادی در جهان، بالابردن 400 ملیون نفر از خط پایان فقر، گردیده بسیاری از کشورهای در حال رشد را با خود بطرف پیشرفت اقتصادی سوق دادند..

عکس ضمیمه یادگار امضای قرارداد مطالعات اقتصادی و پروژه سازی فابریکه سمند قندهار با رییس کمپنی فولر امریکایی در هوتل انترکانتیننتل کابل است که این جانب (شخص طرف راست) به نمایندگی از وزارت پلان با محترم توفیقی رییس صنایع وزارت معادن و صنایع (شخص وسطی) و رییس کمپنی فولر در عکس دیده میشویم. (اشتباه نشود گیلایهای قد بلند پر از آب لیمو است)!

فهرست منابع و مآخذ

1. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۵ هجری شمسی، عرفان، تهران.
2. جواهر لعل نهرو، نگاهی بتاریخ جهان.
3. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر. -
4. فکرت هروی، محمدآصف (به کوشش)، 1369،
عین الوقایع، تاریخ افغانستان در سالهای 1324-
1207 ه ق، محمدیوسف ریاضی هروی، تهران،
مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر
محمود افشار یزدی.
5. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری،
تهران: دنیای کتاب، 1367، ج3، ص1454.
6. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، جلد اول
چاپ کابل.
7. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم - ناشر حشمت
خلیل غبار، چاپ امریکا، 1999.
8. سیدال یوسفزی، نادر چگونه به پادشاهی رسید، مرکز
نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۸

9. شهرت ننگيال، شاه سابق محمد ظاهر شاه، ترجمهء
نصير احمد نشاط، مركز نشراتي ميوند، سبا كتابخانه،
پشاور، ۱۳۷۹
10. محمد نجيم آريا، محمد هاشم ميوندوال، مركز نشراتي
ميوند، سبا كتابخانه، پشاور،
11. آتش در افغانستان، ري ستيوارت، نيويارك، 1973
12. مهديزاده كابلې، دانشنامه ي آريانا،
ناصر اوريا، فيسبوك.

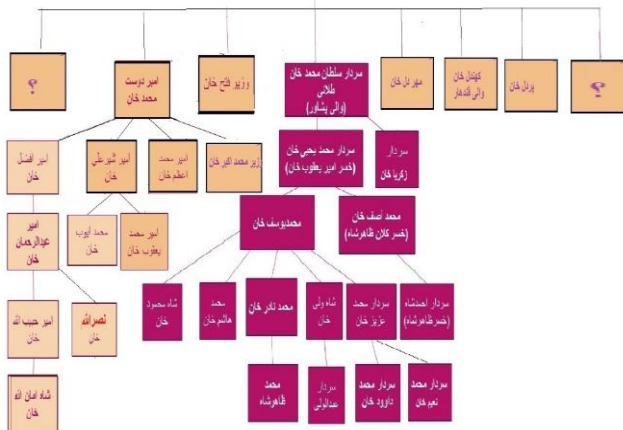
دوكتور نور احمد خالدى - سلسله آل يحيى □ 1

ورقی از تاریخ افغانستان

زماداران بارکزی (محمد زایی)

1978-1826م

تہبہ و لیزا این آر
لوکٹور نور احمد خاں



بعد از امضای قرار داد پروژه سمنت قندهار با شرکت امریکایی در هوتل انتر کانتهی نفل کابل سال 1976

